



پیام تودیع
رهبر انقلاب نوین ایران
برادر مجاهد مسعود رجوی
باهموطنان آزاده و شریف خارج کشور
در آستانه پنجمین سالگرد ۳۰ خرداد
روز شهدا و زندانیان سیاسی

تصحیح و پوزش

متأسفانه بهنگام پیاده کردن و تایپ "پیام تودیع برادر مجاهد مسعود رجوی با هموطنان آزاده و شریف خارج کشور" که در شب قبل از عزیمت بر روی نوار ویدئو ضبط شده بود، اشتباهاتی در علامت‌گذاری‌ها رخ داده و کلمات برخی عبارات جابجا شده است که موارد مهمتر آن بدینوسیله - با پوزش بسیار - تصحیح می‌شود.

ردیف	صفحه	سطر	اشتباه	صحیح
۱	۸	۱۵	گیومه‌ی قبل از کلمه‌ی <u>ما</u> زائد است.	گیومه را حذف کنید.
۲	۸	۲۰	قبل از کلمه‌ی <u>ما</u> کلمه‌ی <u>چراکه</u> جا افتاده است.	قبل از کلمه‌ی <u>ما</u> کلمه‌ی <u>چراکه</u> باید اضافه شود.
۳	۱۴	۷۰۶	در ۳۰ / خرداد سال ۶۲ تا آنجایی که در محیط کنونی، دست باز بود	در ۳۰ / خرداد سال ۶۲ - تا آنجایی که در محیط کنونی دست باز بود -
۴	۱۶	۹	از انتهای سطر کلمه‌ی بوده‌ایم؛ جا افتاده است.	به انتهای سطر اضافه شود: بوده‌ایم؛
۵	۱۷	۴	ما در یک مورد هم حتی	ما حتی در یک مورد هم
۶	۱۷	۱۵	دست‌آورد عظیم دیگر ما در سطح جهانی بود.	دست‌آورد عظیم دیگر ما، در سطح جهانی بود؛
۷	۴۰	۱	با مردم،	با مردم و
۸	۴۱	۷	یاد‌تان هست اول که	یاد‌تان هست که اول
۹	۴۱	۸	نامه‌ی او به خمینی و مدنی	نامه‌ی او و مدنی به خمینی
۱۰	۴۲	۲۲	خوب	حزب
۱۱	۵۱	۲۰	با اعتلای مقاومت، در داخل کشور	با اعتلای مقاومت در داخل کشور،
۱۲	۵۱	۲۲ و ۲۱	مقاومت مردم ایران.	مقاومت مردم ایران،

پیام تودیع
رهبر انقلاب نوین ایران
برادر مجاهد مسعود رجوی
باهمو طنان آزاده و شریف خارج کشور
در آستانه پنجمین سالگرد ۳۰ خرداد
روز شهدا و زندانیان سیاسی



* پیام تودیع رهبر انقلاب نوین ایران
برادر مجاهد مسعود رجوی
با هموطنان آزاده و شریف خارج کشور
در آستانه‌ی پنجمین سالگرد ۳۰ خرداد
روز شهدا و زندانیان سیاسی
* تاریخ انتشار: اسفندماه ۱۳۶۵
* انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران



بنام خدا
بنام انقلاب نوین مردم ایران
بنام صلح و آزادی
و
بنام همه‌ی شهدا و اسرای خلق

هم‌میهنان عزیز؛
هموطنان تبعیدی؛
ایرانیان آزاده و شریف خارج کشور؛
پشتیبانان و همدردان مقاومت؛
خواهران و برادران عزیز مجاهد؛

من فردا از اینجا، از فرانسه، خواهم رفت. منزل اول خاک سوئیس است و قصد دارم اگر بگذارند و میسر بشود متعاقباً از آنجا به خاک عراق بروم. هدف نهایی البته عبور به خاک میهن عزیزمان ایران است. اگر فردا نروم، پس فردا و فرداهای دیگر، ممکن است خیلی دیر باشد. نه برای شخص خودم، بلکه برای مقاومت خلق؛ خلق در زنجیر، خلق اسیر. مریم قبلاً و جلوتر از من رفته است و من هم اگر خدا بخواهد فردا برای پیوستن به او عازم خواهم بود. البته که این سفری خطیر است، فوق‌العاده خطیر و سرنوشت‌ساز، پر از

خطر و ریسک‌ها و تهدیدات مختلف. از حدود ۱۰ روز پیش قرار بود بروم. اما نشد، یعنی نگذاشتند. چند روزی خودم را بمثابة یک گروگان یافته بودم. اما به هر حال فردا خواهم رفت، بسوی سرنوشت، در میان طوفان و هم‌پیمان با دیگر قایقران‌ها، قایقران‌های دریای شکنجه و خون یک خلق محروم و تحت‌ستم.

و حالا می‌خواهم با شما، با تک‌تک شما، تودیع و خداحافظی بکنم و حلالیت بطلبم. اگر رفتیم و سرانجام به خاک میهن عبور کردیم که چه بهتر، و اما اگر مشیت طور دیگری بود و منم به این افتخار نایل شدم که به سایر شهدا ملحق شوم که خوب باز خلق قهرمان ایران هست، مجاهدین خلق ایران هستند و شورای ملی مقاومت هم هست و خواهد بود. اگر یادتان باشد در نوزدهم بهمن‌ماه گذشته تکلیف سازمان بعد از من را هم تعیین کردیم که رهبری آن در عهده‌ی شورایی خواهد بود تحت مسئولیت مریم. اما اگر بپرسید برای چه می‌روی؟ در یک کلام می‌گویم: "که بر فروزم آتش‌ها در کوهستان‌ها" و اگر بپرسید که فکرش را کرده‌ای که آنجا چه بر سرت خواهد آمد؟ خواهم گفت: "ما، چه مجاهدین و چه شورا، تا جایی که می‌فهمیدیم و می‌توانستیم بفهمیم فکرش را کردیم ولی، ولی مگر می‌شود همیشه فکر همه‌چیز را کرد؟ مگر شرایط ما و انقلابمان شرایط عادی است؟ تا آنجایی که من بیاد دارم در نقاط عطف، در سربزنگاه‌های خطیر و تاریخی، همیشه اینطور بوده است. شب ۳۰/ خرداد اینطور بود، شب پرواز به پاریس هم همینطور بود و خیلی شب‌ها و روزهای دیگر. با مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی افسارگسیخته‌ی ایران یعنی با خمینی در کشاکشیم. این از نظر داخلی. از نظر بین‌المللی هم، وقتی که ما شروع کردیم، در شرق و غرب عالم هیچکس با ما نبود و هیچکس انقلاب و قیام جدیدی را بر مردم ایران روا نمی‌دید. هیچکس خواستار دگرگونی بنیادی در میهن بخون‌تپیده‌ی ما نبود و این خواست خلق و اراده‌ی شهدا و اسرا و رزمندگان مجاهد خلق بود که سرانجام برشورید. بله هیچکس نبود و

چه بسا که حالا هم نباشد. پس، از ما چه برمی آید؟ اینکه، کار فردا را به پس فردا محول نکنیم و اینکه، دیگر نباید بیشتر از این اعدام و تیرباران و درد و رنج اسیران را تحمل کرد. آخر تا کجا و چقدر می شود هر روز شاهد خونریزی های جدیدی از جانب دژخیم بود؟ و شما شاهد هستید که این کتاب - کتاب فهرست شهیدان - هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال قطورتر می شود بله،

هر گجا شمع بلا افروختند
صدهزاران جان عاشق سوختند
عاشقانی گز درون خانه اند
شمع روی یار را پروانه اند

شمع روی ایران و ایرانی و شمع پرفروغ رهایی و استقلال ملی و حاکمیت مردمی.

از اول هم که به پاریس آمده بودیم نه برای وقت گذرانی بود و نه برای بازی های سیاسی. نه برای استراحت و نه برای جان بدر بردن. اگر اینطور بود، اینروزها دشمن ضدبشری اینقدر با عناد و پیگیری دنبال مسئله ی استرداد و اخراج من نبود. از طرف دیگر، من هم بعنوان نخستین مسئول مقاومت پرخون یک خلق در زنجیر نمی توانم و نباید چنانکه مطلوب دشمن است و برایش اعمال فشار می کند، در اینجا سکوت یا بیطرفی پیشه کنم، اعلان جنگ به دشمن ندهم، فرمان تسلیح ندهم و چنانکه می گویند و می خواهند بیطرفی اتخاذ کنم. نه، این شایسته ی ما نیست. اگر چه به آنهایی که باید بگویم گفتم که شخصاً حتی از استرداد به خمینی هم ترسی ندارم، چرا که خونم از خون سایر خواهران و برادران مجاهدم رنگین تر نیست. شخصاً فکر می کنم در روزگاری که شهادت اینقدر فراوان است خیلی بیشتر از قسمتم زنده مانده ام، خیلی. در سال ۱۳۵۰، ۱۵ سال پیش، در بیدادگاه های نظامی شاه به اعدام محکوم شده بودم و بعد هم در خیلی

مقاطع و مراحل و وقایع دیگر در معرض آن بودم. پس یک قلم تا آنجایی که به خودم مربوط می‌شود، دست‌کم ۱۵ سال اضافه کشیده‌ام. بنابراین تا آخرین لحظه، تا آخرین نفس با چنگ و ناخن و دندان هم که شده بنای ستم پیرکفتار جماران را تا آخرین خشتش از جا خواهیم کند، بی‌محابا.

و گفته بودم که اگر لازم بشود کوچه به کوچه و شهر به شهر و دیار به دیار مثل همه‌ی رزمنده‌های مجاهد خلق، مثل همه‌ی ایرانیان آواره و تبعیدی بدنبال مقصد بزرگ مردم ایران، طی طریق خواهیم کرد. راستی تا وقتی که خمینی و رژیمش هست راحت و زندگی بر چه کسی حلال است؟ یک لحظه زندانی‌ها را به یاد بیاورید. شکنجه‌شده‌ها را، زن‌های باردار تیرباران‌شده را، مادرهای اسیر را و خلق قهرمان در زنجیر را؛ پس این خاک چه زیبا است ولی خاک وطن نیست...

می‌خواهم بگویم که دیگر از اینجا، از فرانسه، نمی‌توان جنبش انقلابی و سرنگونی مسلحانه‌ی دشمن ضد‌مردمی و قیام مردمی را در مسئول‌ترین مواضع آن به پیش برد و به پیش راند و هدایت و اداره کرد. بنابراین سکوت و بیطرفی زیبنده‌ی ما نیست، ارزانی موج‌سواران و فرصت‌طلبان حرفه‌ای باد. آنهایی که در ۱۹/ بهمن گذشته گفتم در ساحل عافیت نشسته‌اند و بجای کمک - کمک به جنبش مقاومت خلق - لگد می‌زنند و لُغز می‌خوانند. اینهمه خون و فدا و شهادت را از مجاهد خلق به چشم می‌بینند ولی آشکارا می‌گویند که خمینی بهتر است. و اینها، این مجاهدین از آن بدترند. وای بر شما باد. بگذریم که شرایط کنونی زیاد هم برای ما غیرمترقبه نبوده و نیست. پیش‌بینی‌ناشده نبوده و نیست. اگر یکبار دیگر مطالبی را که در ۱۹/ بهمن گذشته گفتم مرور بکنید خواهید دید که بالاخص بعد از فرمان تسلیح ما هر خطری را متصور می‌دیدیم. خمینی که توانست مستقیماً از پاریس به تهران برود و زمام قدرت را بدست بگیرد و وضع و ماهیتش بنیاداً با ما متفاوت بود. او فرمان جهاد هم نداده بود

چرا؟ زیرا حس می‌کرد که قیام مسلحانه، نیروهای همگون و هم‌ذات چنین قیامی را رو خواهد آورد و دیگر جایی برای شاه و خمینی باقی نخواهد بود. این غالبترین اسلوب و نحوه‌ی آزادی یک خلق در زنجیر است و به همین دلیل آزادی و استقلالی که ره‌آورد آن است، پایدار خواهد بود و دیگر کسی نخواهد توانست با سرکوب و دجالیت و جنگ‌افروزی مانع آن بشود.

خمینی از آغاز گفته بود و پیوسته هم تکرار می‌کرد که با انقلاب از پائین مخالف بوده و هست. چرا؟ زیرا در انقلاب از پائین جایی برای دجالگری و تجاوز به حریم آزادی و تجاوز به نوامیس خلق باقی نخواهد ماند. زیرا در انقلاب از پائین، برای فرصت‌طلبان و موج‌سواران و میوه‌چینان حرفه‌ای یعنی آنها که از دور هم دستی بر آتش نداشته و ندارند اما بعد در هنگام میوه‌چینی سر سفره حاضر بوده و هستند فرصتی باقی نخواهد ماند. به این ترتیب علیرغم اینکه در آستانه‌ی سقوط رژیم شاه میلیون‌ها نفر در خیابان‌های همهی شهرهای ایران به تظاهرات می‌پرداختند، خمینی فرصت یافت که با راحتی و آرامش، از اینجا به تهران بیاید، درحالی‌که توده‌ی مردم فکر می‌کردند که این چه کار خطیری است. اما آنها نمی‌دانستند که خمینی همینجا آنهم در شرایطی که همهی مردم از خانه‌ها بیرون ریخته بودند، همهی آنچه را که دادنی بود داده و حراج کرده بود. مگر بازرگان نگفت که: تکلیف نخست‌وزیری او ۳ ماه قبل از قیام ۲۲/ بهمن یعنی در آبان‌ماه روشن شده بود؟ همین بازرگان خیانتکار که بعداً خود خمینی اسنادش را در سفارت رو کرد. پس خمینی مسئله‌ی دولت‌ش را حل کرده بود و لازم هم نیست که من بگویم بازرگان که بود و کیست. الان هم مشخص است که نغمه‌ی چه کسی را سر می‌دهد و نقشه‌اش چیست. خمینی همچنین تکلیف نفت و تجارت خارجی یعنی پول‌های نفت را هم پیشاپیش روشن کرده بود. تکلیف ارتش شاه را هم روشن کرده بود که با کنار زدن برخی از مهره‌ها، اُس و اساس همان

خواهد بود، که بود. خمینی معنی سیاست خارجی نه شرقی نه غربی را هم فهمانده بود و در همین رابطه هست که الان باز هم یکی از ایادی زبون و منفورش یعنی یزدی را برای توضیحات بیشتر فرستاده است به آمریکا. آنچه را هم که با حزب توده کرد و آنچه را که حزب توده دست در دست خمینی با ما کرد همه می‌دانید. بله، معنی آن سیاست خارجی، آن سیاست باصطلاح نه شرقی و نه غربی چیزی جز ضدیت تمام‌عیار با منافع ملی ایران نبود.

همچنین خمینی خوب فهمانده بود که امثال مجاهدین را هرگز نخواهد گذاشت پایشان به مجلس برسد. پایشان به قدرت برسد، چه رسد که کاندیدای ریاست‌جمهوری بشوند. در یک کلام، خمینی به آنهایی که باید بفهمند، در همینجا خیلی خوب فهمانده بود، که خیانت‌هایی را که شاه هم از پس آنها بر نمی‌آمد و جنایاتی را که شاه هم یارای آنها را نداشت، صدار جنایتکارانه‌تر و خائنانه‌تر، تحت بیرق دین اجرا خواهد کرد. خمینی فهمانده بود که حتی یک آدم درست و حسابی - فقط یک نفر - را هم در چارچوب رژیمش نخواهد پذیرفت.

بنابراین ملاحظه می‌کنید که وضع ما بنیاداً متفاوت است. پس بازگشتان به خاک میهن هم بایستی متفاوت باشد چرا؟ بخاطر ۲۱ سال مبارزه‌ی انقلابی و مسلحانه با دو رژیم دیکتاتوری. خمینی چنین چیزی نداشت. بخاطر سازمان سراسری نظامی و سیاسی، خمینی چنین چیزی نداشت. بخاطر مسلح بودن، خمینی اینکاره نبود. بخاطر پایگاه وسیع مردمی، بخاطر اینکه حقوق اقشار مختلف مردم از جمله اقلیت‌های مذهبی را برسمیت شناختیم، بخاطر برنامه‌مان، بخاطر ده‌ها هزار شهید و بیش از یکصد هزار اسیر شکنجه‌شده و مهمتر از همه بخاطر اینکه در این مدت همه‌ی طعن و لعن‌ها و نیش و خنجرها را با همه‌ی اتهامات و برچسب‌ها بجان خریدیم ولی، ولی سرسوزنی از کیسه‌ی خلق به هیچکس امتیاز ندادیم و نخواهیم داد. نه به جریان‌ات سازشکار و تسلیم‌طلب و

فرصت طلب و نه به قدرت های خارجی. بله سرسوزنی کوتاه نیامدیم و نخواهیم آمد. ببینید حرف زدن از استقلال و آزادی خیلی ساده است. اما پرداخت تاوانش خیلی مشکل است. معروف است که اشیاء را به ضدشان می شناسند. این یک شناخت عمیق است. یعنی اگر شناخت صوری را کنار بزنیم در یک شناسایی عمیق، اشیاء را به ضدشان می شناسند. پس آزادیخواه واقعی را از کجا می شود شناخت؟ از نوع رابطه ای که با اضداد آزادی تنظیم می کند. استقلال طلب حقیقی را از کجا می شود شناخت؟ از نوع رابطه ای که با اضداد استقلال، با نیروهای وابسته و دست نشانده، با هر ادعا و برجسبی تنظیم خواهد کرد. بنابراین نگاه بکنید به صحنه ی سیاسی این ۵-۴ سال اخیر تا ببینید که ما با اضداد آزادی و استقلال ایران، با نیروهای وابسته و با نیروهای ضددمکراتیک، چه رابطه ای تنظیم کردیم و نگاه بکنید که خمینی با آنها چه رابطه ای تنظیم کرد. البته اگر بایستید، اگر مقاومت کنید، علاوه بر همه ی کشته ها و اسرایی که باید بدهید آنوقت دهها و صدها مارک از توتالیتیر و انحصارطلب گرفته تا غیردمکراتیک و وابسته و امثالهم، بایستی نوش جان کنید.

شگفتا! چه کسی بود که از کاندیداتوری ریاست جمهوری رژیم خمینی بخاطر بایکوت ولایت فقیه گذشت؟ غیر از مجاهدین؟
 چه کسی پرچم مرگ بر خمینی برافراشت؟ وقتی که بقیه هنوز به خط باصطلاح ضدامپریالیستی امام چشم دوخته بودند؟
 چه کسی فتنه ی لیبرال ارتجاع را کور کرد؟ وقتی که سایرین درجا می زدند و به عقب می رفتند؟

چه کسی بود که در هر کجای این کشور و این میهن -از تهران تا اقصی نقاط کردستان- وقتی حقی از کسی تضییع می شد پرچم حق طلبی برمی افراشت؟ چه حق زنهایی که می خواستند آنها را بزور وادار به حجاب اجباری بکنند و چه حق آلونک نشین ها و اقلیت های مذهبی و ملی.

وقتی خمینی علیه مطبوعات تاخت و تازش را شروع کرد، چه کسی سینه سپر کرد؟

که بود که به دفاع از حقوق زنان برخاست؟

گفتم که آزادیخواه و استقلالطلب واقعی در نوع تنظیم رابطه‌اش با اضداد آزادی و استقلال، با نیروهای ضددمکراتیک و وابسته یا وابستگی‌گرا شناخته خواهد شد. در ۳۰/خرداد سال ۶۲ تا آنجایی که در محیط کنونی، دست باز بود من پیام مشروحي به عرضتان رساندم و خواهش می‌کنم آنرا یکبار دیگر مرور کنید. به هر حال در مقابل همه‌ی حمله‌ها و هجوم‌ها و طعن و لعن‌ها و نیش و خنجرها، ما گوشمان بدهکار نبود. همه‌چیز را بجان خریدیم. از کیسه‌ی خلق مایه نگذاشتیم. زیرا همه‌ی کسانی که حاضر نیستند تاوان این آزادی و استقلال را بپردازند، لاجرم بایستی از کیسه‌ی خلق مایه بگذارند. وقتی بالایی‌ها و مسئولین بالاتر حاضر نیستند فدا بکنند و تحمل بکنند، لاجرم پائین‌ترها و بالاصح توده‌ی مردم هستند که بایستی بپردازند. حالا یا در تنور جنگ‌طلبی خمینی و یا در برابر جوخه‌های تیرباران و یا بر سر دار.

برای ما هم آسان بود که در خارجه بنشینیم و مثل خمینی ریاکارانه به همه لبخند بزنیم، با هر کس و با هر دسته و نیرویی خودمان را همراه نشان بدهیم، از برنامه دادن طفره برویم، مرزهایمان را با دیگران روشن نکنیم و فقط بر وحدت‌های صوری انگشت بگذاریم. ولی، ولی مگر هدف کسب سریع قدرت به هر قیمت و به هر وسیله بود؟ نه ما چنین هدفی نداشتیم. اگر هدف این بود خیلی زودتر از اینها در قدرت بودیم. مبالغه نمی‌کنم. اگر ما اینکاره بودیم خمینی این مقدار حمایت خارجی بدست نمی‌آورد. این را یکبار در نخستین جمعبندی مقاومت مسلحانه‌ی سراسری هم خاطر نشان کرده بودم. درست برعکس خمینی، ما در هر کجا که لازم بود مرزهایمان را روشن کردیم. و به همین دلیل برجسب‌ها را هم بجان

خریدیم. اگر بخواهید که از مهمترین دستاوردهای کار پنج سال گذشته اضافه بر آنچه که در داخل کشور انجام شده، اضافه بر ضربات استراتژیک بر فرق دشمن ضدبشری، اضافه بر کار ایدئولوژیکی عظیم آگاهگرانه در داخل کشور و افشای تمام‌عیار ماهیت خمینی و منزوی کردن اجتماعی او برایتان بگویم؛ در همان مسیر ما یک کار بسیار عظیم دیگری هم داشتیم. یک کار فی‌الواقع طاقت‌فرسای ایدئولوژیک، یک کار تاریخی، کاری که قبل از ما انجام نشده بود و کاری که تاریخ به حقانیت و صحت آن گواهی خواهد داد. یادتان هست مرزها با میانه‌بازان، با میانه‌بازان بورژوازی و استثمارگر روشن نبود. اما امروز آنها جز کارتهای سوخته‌ای در میدان سیاست نیستند و هیچ آینده‌ای ندارند. اینها همان میوه‌چینانی بودند که راه را بر جنایات خمینی هم هموار کردند و تازه از ما هم طلبکار شدند؛ از نسل فدا، از نسل قربانی.

یادتان هست که مرزها با مرتجعین چپ‌نما روشن نبود؟ و پیوسته در پس ماسک کاذب ترقیخواهی، طلبکار هم بودند؟ اما امروز خوشبختانه یکی از ارزنده‌ترین مرزهایی که جنبش انقلابی روشن کرده و تعمیق کرده، مرزهای خلق و انقلاب با مرتجعین چپ‌نماست. اضافه بر اینها ملاحظه می‌کنید که در این چند سال مرزهای خلق و انقلاب با ضدانقلاب غالب و مغلوب و تمامی روش‌های آنها نیز با چه صراحت و روشنی، روشن و روشن‌تر شده است. اما همه‌ی اینها پرداخت بهای سنگینی را طلب می‌کرد و ما آنرا پرداختیم، به بهای خون و شکنجه و جنگ اعصاب روزمره.

باقیات‌الصالحاتش را هم مردم ایران دیر یا زود درک خواهند کرد و به فیضش خواهند رسید. امروز برای جنبش انقلابی و جنبش مقاومت مردمی در اساس روشن است که چه چیزهایی را نمی‌خواهد و چه چیزهایی را می‌خواهد. کافی نبود که فقط بگوئیم خمینی را نمی‌خواهیم. در دوران مبارزات افشاگرانه‌ی سیاسی، خمینی را بقدر کافی افشا کرده بودیم و روز

۳۰/خرداد نقطه‌ی عطف بود، نقطه‌ی عطفی برای مرزبندی همگان با خمینی بود و کار بسیار ضروری و لازمی بود. اما کافی نبود. علاوه بر اینها، علاوه بر تعمیق مرزبندی‌های انقلاب نوین ایران در چندساله‌ی بعد از ۳۰/خرداد/۶۰ و رو شدن ماهیت‌ها، این کار عظیم ایدئولوژیکی و تاریخی سرانجام در سال گذشته در تمامی سال ۶۴ به داخل مجاهدین، سازمان محوری و پیش‌تاز انقلاب نوین ایران راه برد و به یک انقلاب عظیم درونی منجر شد. صفوف ما را بسا پاکیزه‌تر و تصفیه‌تر و مطهرتر و پولادین‌تر کرد. به هیچ‌وجه مبالغه نمی‌کنم. ما در این مدت حافظ حرمت کلمات پاکیزه‌ی مقاومت و خلق و فدا و انقلاب و شهادت و... آنهم در صعب‌ترین شرایط تاریخ ایران که باور کنید از شرایط حمله‌ی مغول سخت‌تر بود و سخت‌تر است. چون آن حمله، حمله‌ی خارجی بود اما در شرایط هجوم خمینی همه‌چیز زیر علامت سؤال رفته بود. خمینی‌گزیدگی بسا فراتر از مارگزیدگی و اژدهاگزیدگی همه‌چیز را مسموم کرد. شرایط خمینی خیلی‌ها را از درون می‌براند. بعنوان مثال، به کارنامه‌ی دگردیسی همین باند ضدانقلابی اقلیت توجه کنید. توجه کنید که یکروز چه بودند و دست آخر به کجا رسیدند! مرگ بر خمینی که چطور تیغ کشید و درو کرد؛ یا منفعل و پاسیو کرد و یا به اردوی ضدانقلاب انداخت. عجب ابتلاء تاریخی و عظیمی بود و خوشا بحال تکتک کسانی که از زیر این آزمایش عظیم تاریخی و ازیادنرفتنی سرفراز و پیروز و سربلند بیرون آمدند.

در داخل صفوف جبهه‌ی متحد خلق، ما همین سنت مقاومت را برقرار کردیم. همه‌ی رنجه‌ها را بجان خریدیم، هر گاه که متحدی هم به جانب ارتجاع و امپریالیزم کج شد در خداحافظی یک لحظه درنگ نکردیم. البته بهایش سنگین بود. باید مورد بسا تاخت‌وتازها واقع می‌شدیم. توضیحات مفصلش بماند برای آینده. یادتان هست چه کس‌ها و چه ناکس‌ها در فرنگ دمکرات شدند؟ و فخر دمکراتیزم و آزادیخواهی

به پاکبختگان میدان فدا و آزادی فروختند و به مجاهدین، پُر دمکراسی دادند؟! و مستقیم یا من غیرمستقیم، دست در دست دشمن، مشغول پرپر کردن پروبال فرشته‌ی خونین‌بال آزادی بودند. در این مرزبندی‌ها البته ما در یک مورد هم حتی شروع‌کننده نبودیم. به هیچ تضاد و اختلافی قبل از وقت و ناپخته نپرداختیم. من شخصاً در طول این پنج سال بارها و بارها حتی از عکس‌العمل‌های مشروع و برحق مجاهدین جلوگیری کردم، که مبادا ما تندروی و افراط بکنیم. اما وقتی که کسی هَل مِن مبارز طلبید، وقتی دیگر حجت تمام شد، وقتی دیگر وظیفه ایجاب می‌کرد؛ یک لحظه هم درنگ نکردیم. هر که بود؛ یا از او خداحافظی کردیم و یا بی‌محابا به افشای او پرداختیم. بخاطر خلق. وَاللَّ اَگر دنبال مصالح پراگماتیک خودمان بودیم، همان بهتر که، با اما و اگر، و کجدار و مریز، طوری و یک‌طوری کنار می‌آمدیم. مگر چه کسی نمی‌خواست با مجاهدین کنار بیاید؟ همه این را می‌خواستند. از ضدانقلاب مغلوب تا مرتجعین چپ‌نما.

دست‌آورد عظیم دیگر ما در سطح جهانی بود. یک کار سیاسی بسیار فشرده که فی‌الواقع حماسه‌ی بی‌سابقه‌ای بود. در هیچ جنبشی در ادوار معاصر نظیر نداشت و ندارد. تبلیغات، راهپیمایی‌ها، افشاگری علیه دشمن، جلب حمایت‌های جهانی، بی‌آبرو کردن خمینی و به ثبت دادن نام او در تاریخ جهان بعنوان منفورترین حکمران عالم. و لابد شما در کوچه و خیابان‌های شهرها و کشورهای مختلف، چه در گرمای آفتاب و چه در سوز سرما، دسته‌دسته خواهان و برادران مجاهد ما را دیده‌اید که به انجام وظایف انقلابی خودشان در زمینه‌ی کار تبلیغی و افشاگرانه علیه دشمن ضدبشری در سطح مردم جهان مشغول بوده‌اند. پس همینجا بگذارید تکرار کنم. بگذارید خاطرنشان کنم که آنچه سازمان مجاهدین تا بحال راجع به خودش گفته به هیچ‌وجه مبالغه نیست. باور کنید که همه‌ی افراد و اعضا و مسئولین و همدردان این سازمان در این سال‌ها بسیار کار کردند و کم

خوابیدند. بسیار زحمت کشیدند و کم استراحت کردند. از فساد خودشان را بدور نگهداشته‌اند و عاقل و باطل بودن را به کناری گذاشتند و تا آنجایی که می‌توانستند دمی را هم از دست ندادند. هیچ فرصتی را از دست ندادند. اگر چه ما در همه‌حال زیر ضرب دشمنان بیرونی و درونی خلق بودیم و هستیم و خواهیم بود.

کار بسیار بزرگ و عظیم دیگر ما دیپلماسی انقلابی و مردمی بود که در طول این سال‌ها به پیش بردیم. همان چیزی که از رژیم و دشمن ضدبشری گرفته تا گروه‌های درمانده‌ی مختلف و تا مرتجعین چپ‌نما همگی تا توانستند آن را مستمسک حمله و هجوم به ما قرار دادند. کسی نبود که از نزد خمینی قهر کرده باشد و به دیپلماسی انقلابی شورای ملی مقاومت و مجاهدین ایراد نگرفته باشد. ما البته خودمان را ملزم به این نمی‌دیدیم که در هر مورد در جزئیات وارد شویم و توضیح بدهیم. زیرا که ما این دیپلماسی را از پائین ساختیم و قبولانندیم. ابتدا در بین توده‌های مردم کشورهای مختلف آغاز کردیم. بعد، قدم به قدم این بنا را بالا آوردیم و رسیدیم به مطبوعات و به وسایل ارتباط جمعی، رسیدیم به کمیسیون‌های حقوق بشر، رسیدیم به ملل متحد، رسیدیم به سطح پارلمان‌ها و دولت‌ها و رؤسای کشورها. و من حالا افتخار می‌کنم که توانستیم حقوق حقه‌ی مردم ایران را برای صلح و برای آزادی و استقلال در سراسر جهان به ثبت بدهیم. بنحویکه هیچکس نمی‌تواند آنرا نادیده بگیرد. بیخود نبود که خمینی منفورترین حکمران عالم معرفی شد. اگر غیر از این می‌بود، تاکنون، خیلی‌ها، مرزهای بسیار بیشتری را هم با خمینی پشت سر گذاشته بودند و بسا ضربات بیشتر به مقاومت عادلانه‌ی خلق خورده بود. گفتم و شما هم مطلعید که هر که از نزد خمینی قهر کرده بود — البته نه بدلائل انقلابی — بلند شد و آمد به خارجه و بریده و منفعل دست به کمر زد و به دیپلماسی انقلابی ما ایراد گرفت!! نکند که آقایان قصد معجزه داشتند؟ آنهم در جهانی که گفتم نه در شرق و نه در غرب عالم هیچکس ما را کمک

نکرد و انقلاب جدیدی را برای خلق ایران حق و روا نمی‌شمرد، جزئیات
بماند برای بعد...

در همین شرایط، هر روز برای ما مسئله‌سازی کردند، ضدانقلاب غالب
و مغلوب که جای خود داشتند، دشمنان درونی خلق هم همینطور،
مرتجعین رنگارنگ همینطور. حتی برخی متحدین سابق خودمان. یکروز
دادگاه هسته‌ی مقاومت را ابزاری قرار دادند که بگویند فلانی - یعنی من -
خائن است. یکروز برای مجاهدین انشعاب عَلم کردند و یکروز هم بر حق
اقامت و فعالیت من انگشت گذاشتند. یکروز گفتند مجاهدین شکنجه
می‌کنند. و یکروز گفتند زندان دارند. تا بدینوسيله بگویند که خمینی از
اینها بهتر است؛ پس خمینی را باید داشت. دستِ بر قضا روزی که من
وارد پاریس شدم این حزب توده بود و اکثریت که تقاضای استرداد و
اعدام من را می‌کردند و عده‌ای از آنها هم با انجمن‌های باصطلاح اسلامی
خمینی، برای تقاضای اخراج و استرداد من به وزارت خارجه‌ی فرانسه
رفتند. این ابتدا بود، در انتها هم که شاهد هستید. یک باند منحط
ضدانقلابی - اقلیت - خواستار اخراج من بود. شگفتا! چپ‌نمایان را
می‌بینید؟ حتی در یک کشور دیگر که جزء بلوک‌های موردنظر آنها هم
نیست، حق اقامت و فعالیت را بر ما حرام داشتند... بگذریم... تاریخ البته
فراموش نخواهد کرد...

گفتم که ما علاوه بر مبارزه‌ی پربار و خونینِ نظامی و مسلحانه در
داخل کشور، یک کار عظیم سیاسی را در این پنج سال به پیش بردیم. یک
کار تاریخی. شاخصِ این کار، شورای ملی مقاومت و تاریخچه‌ی آن است،
بعنوان یک بدیل و آلترناتیو تثبیت‌شده. تاریخچه‌ی این شورا، تاریخچه‌ی
مرزبندی بین جنبش و ضدجنبش است. تاریخچه‌ی انسجام نیروهای
جبهه‌ی خلق است. تاریخچه‌ی بی‌نظیر وحدت و ارتقاء است. باز هم تاریخ
به یاد خواهد داشت. پس به هنگام خداحافظی با شما فقط اجازه بدهید
بعنوان مسئول مقاومت، مقاومتی با این ابعاد، مقاومتی بی‌نظیر که بحق،

درخشان‌ترین مقاومت مردمی تاریخ معاصر ماست، سوگند بخورم که در این مدت همه‌چیز را تحمل کردیم، ذره‌ای از منافع ملی و میهنی‌مان نگذشتیم و در مقابل انبوه توطئه‌ها ایستادگی کردیم. اما هیچ ساخت و پاختی نکردیم. بگذارید سوگند بخورم که آگاهانه و عالماً و عامداً به وحدت صوری تن ندادیم، به وحدت ریاکارانه و بی‌محتوا از آن نوع که خمینی می‌خواست تن ندادیم. وحدت از نوع "همه با هم" به سبک خمینی - که دنباله‌های خمینی هم آنرا توصیه می‌کردند - را دنبال نکردیم و به آن "نه" گفتیم. زیرا ما می‌گفتیم که همه باید وضعیتشان را روشن بکنند. روشن بکنند که چه چیزی نمی‌خواهند و چه چیزی می‌خواهند. اگر من همینجا می‌نشستم و برای تصاحب هرچه سریع‌تر قدرت، به همه لبخند می‌زدم، فایده‌اش چه بود؟ نه، این از مجاهد خلق شایسته نبود. این از انقلاب نوین ایران شایسته نبود.

بگذارید آنچه را که در این مدت از سیاست جهانی فهمیدم و آنچه را که از میدان سیاست داخلی هم فهمیدم، در یک کلام برایتان خلاصه بکنم. آنچه فهمیدم این است که: دشمنان آزادی و استقلال، دشمنان آزادی و استقلال ایران، از هر رنگ با هر برچسب و با هر اتیکت، در صدر خواست‌های شومشان، می‌خواستند این شورا و این مجاهدین را نابود کنند و از سر راه بردارند و گردن بزنند. بله، نسل ما پیام‌آور استقلال است، پیام‌آور استقلال در دنیای تقسیم‌شده‌ای که فی‌الواقع استقلال به معنای واقعی‌اش یک حماسه‌ی بزرگ است. تجربه‌ی ما تجربه‌ی استقلال است. به هزار طریق، با هزار اعمال فشار، از روز اول تا روز آخر و به صور مختلف می‌خواستند نیروهای وابسته را به ما قالب کنند. اگر می‌پذیرفتم، البته حمله و هجوم خیلی کم می‌شد. باور کنید خیلی کم می‌شد. اما هیئات، هیئات... به هزار و یک زبان هم به ما رساندند که بیائید و شورا را وسیع کنید و گشاد کنید و فلان و فلان را هم بپذیرید. و ما گفتیم: خیر، باج به هیچ شغالی نمی‌دهیم و نخواهیم داد.

پس، اجازه بدهید از مرتجعین و چپ‌نمایانی که طی این سال‌ها، ساخت‌وپاخت ما را با امپریالیست‌ها دم گرفته بودند، بپرسم؛ بگذارید از آنهایی که خمینی‌وار، حرف‌هایی را که خمینی در دهانشان ریخته بود علیه ما غرغره می‌کردند بپرسم که، دیدید یکبار دیگر هم بور شدید؟ دیدید که بور شدید؟ شگفتا! کسانی به دیپلماسی انقلابی ما ایراد می‌گرفتند که خود، بعضی وقت‌ها به لنین تمسک می‌جویند. شاید شنیده باشید که وقتی قرار بود دولت شوروی با آلمان‌ها صلح بکند، وزیر خارجه‌ی وقت - تروتسکی - به لنین تلگراف کرد - یا پیغام داد - که به من می‌گویند که باید به هنگام انعقاد معاهده‌ی صلح - همان معاهده‌ی صلحی که بر اساس آن بخش‌های وسیعی از خاک کشور شوروی هم به آلمان داده شد - لباس رسمی و فراگ بپوشم و من از اینکار اِبا دارم. لنین به او تلگراف کرد که اگر لازم است دامن هم بپوش و برای انعقاد قرارداد صلح برو. نکته‌ای را که من می‌خواهم در اینجا اضافه کنم این است که، فکرش را بکنید؛ اگر ما همین حمایت‌های سیاسی را هم، به همان شیوه‌ی پائین به بالا که قبلاً گفتم، در سطح جهان برای مقاومت عادلانه‌ی خلقمان بدست نمی‌آوردیم؛ در آنصورت توطئه‌ها خیلی‌خیلی بیشتر می‌شد و خیلی قبل از این، قبل از وقت، بر سرمان نازل می‌شدند و بسود خمینی خیلی بیشتر اذیتمان می‌کردند. مگر ما چه کردیم؟ مگر ما در هر کشوری در برابر هر دولتی و در سراسر جهان، جز احقاق حق ملت‌مان چه کردیم؟ و مگر نمی‌بایست و نباید اینکار را بکنیم؟ و مگر باید سنگر را برای خمینی خالی بگذاریم؟ هر کس که راست می‌گوید، بگوید که ما از کدام منفعت ملی و میهنی دست شسته‌ایم؟ شگفت‌انگیز است که وقتی رهبران سایر جنبش‌ها حتی جنبش‌های آزادیبخش، دست در دست خمینی - همین خمینی جلاد و دژخیم - می‌گذارند، کسی نیست به آنها ایراد بگیرد. یادتان هست که همین چند روز پیش رهبر سوآپو در تهران بود و "امام خمینی" را دعا می‌کرد. روابط جنبش فلسطین با خمینی را هم که یادتان هست؟ همچنین

روابط این جنبش صحرا را و خیلی‌های دیگر با خمینی را بیاد دارید و شاهدید.

شگفتا! وقتی که نوبت به احقاق حقوق مردم ایران می‌رسد، وقتی که ما می‌خواهیم دشمنان را در تعادل سیاسی، در سطح جهان و در سطح منطقه، در سطح خاورمیانه و در سطح کشورهای عربی، خنثی و ایزوله بکنیم؛ آنوقت همه‌ی زبان‌ها برعلیه ما باز می‌شود. بیخود نیست که خمینی اینهمه بر سر کار مانده است. اگر "باصطلاح دمکرات‌ها" و "باصطلاح چپ‌ها" آنهایی هستند که ما دیدیم، البته خوشا بحال خمینی. همین خمینی "ضدامپریالیست" که در یک کلام رسالتش در سطح جهانی را می‌شود در تقویت راست و ماوراء راست - از آمریکا گرفته تا اروپا - خلاصه کرد.

به هر حال، به هنگام تودیع با شما؛ سوگند دیگری را هم باید یاد کنم. سوگند به اینکه در حد فهم و صداقت، تا آنجایی که به مجاهدین و خود من مربوط می‌شد، طی این مدت هیچ قدم تشکیلاتی و سیاسی جز در مسیر خلق و خالق و جز در مسیر استقلال و آزادی و انقلاب نوین ایران برنداشتیم و باز هم برنخواهیم داشت. در همین رابطه بود که کوره‌ی ابتلائات و امتحانات مختلف را بجان خریدیم. گفتم که من لبخند مجانی نازدم، لبخند ریاکارانه به هیچ فرد و گروهی نازدم. مسائل را سرهم‌بندی نکردم. گفتم که تجربه‌مان تجربه‌ی استقلال است و شما، شما هموطنان عزیز خارج از کشور، آواره‌ها، تبعیدی‌ها، روشنفکرها، متخصص‌ها، ورزشکارها، ارتشی‌ها، خلبان‌ها، دانشجوها، اطباء، بازرگان‌ها، خانه‌دارها در این مدت کمک کردید، زحمت کشیدید. پول دادید، تشویق کردید، قلبتان با مقاومت تپید، حمایت کردید، در سخت‌ترین مقاطع و در صعب‌ترین لحظات. خدا شما را حفظ بکند. در مقابل، اضداد انقلاب نوین ما هم کوتاهی نکردند. هرچه توانستند به پروپای ما پیچیدند، لگد زدند و مارک زدند. از چه کسی گله می‌کنم؟ خوب، ما خودمان اینرا خواسته بودیم. با مواضع

انقلابی‌مان این حملات ناجوانمردانه و رذیلانه را بجان خریده بودیم. هر کس طاووس خواهد، هر کسی طاووس آزادی و استقلال ایران را می‌خواهد، رنجش را هم باید تقبل بکند. این یعنی یک انقلاب اصیل. انقلابی که سازش‌پذیر نیست. بله، مگر نه این است که ما خودمان خسته بودیم؟ ما که بچه نبودیم. هر کسی که به این راه می‌آید، باید معنی‌اش را هم بفهمد. من حتی چند بار در پیام‌های مختلف از اضعاد مجاهدین و انقلاب نوین خواستم که بیشتر بتازید، باز هم بیشتر، تا ببینیم چه می‌شود. اگر قرار است ما از بین برویم بگذار همینجا گورمان باشد. و اگر نه، بگذار مرزها روشن بشود. یادتان هست که در آستانه‌ی انقلاب درونی مجاهدین، من خودم سینه سپر کردم و گفتم بفرمائید هرچه می‌خواهید بتازید. یا از بین خواهیم رفت یا مسئله‌ی رهبری انقلاب، اینبار حل خواهد شد. نه بمثابة یک فرد، مگر همه‌ی اشتباهات گذشته و همه‌ی شکست‌های گذشته از این فتنه سرچشمه نمی‌گرفت که خمینی شناخته نبود؟ حالا بفرمائید ما را محک بزنید و بشناسید.

یک دستاورد عظیم و تاریخی دیگر، شکستن دگم جنگ‌طلبی خمینی و برافراشتن پرچم صلح عادلانه بود. چیزی که ما همیشه به آن افتخار خواهیم کرد. افتخار به شعار استراتژیک صلح و آزادی. یادتان هست که وقتی بیانیه‌ی صلح را با نایب نخست‌وزیر عراق امضاء کردم و همچنین بعد از طرح صلح، چه سر و صداهایی بپا کردند؟

راستی ما چه کرده بودیم؟ امروز وقتی مردم ایران از خُرد و کلان، در مقابل نعره‌ی "جنگ جنگ" به تنگ آمده‌اند، وقتی کارد به استخوان رسیده، وقتی جانشان به لبشان رسیده، وقتی جوان‌ها را خانواده‌ها قایم می‌کنند که خمینی آنها را بزور نبرد، وقتی دسته‌دسته از توی خیابان‌ها دستگیر می‌کنند و مانند گوشت دم توپ به جبهه‌ها می‌فرستد، صحت موضعگیری ما باز هم بیشتر و بیشتر اثبات می‌شود. پس، تصریح می‌کنم عبور من از خاک عراق یک پیام تاریخی هم در خود نهفته دارد. "پیام

صلح عادلانه و پایدار" پایان خونریزی.

آیا بس نیست؟ آیا اینهمه تلفات جانی و مالی و خسارت برای هر دو کشور بس نیست؟

مگر خمینی به فکر صلح است؟ مگر خمینی به فکر جان مردم است؟ نه، او بلای جان مردم است. این وظیفه‌ی ما بود و هست که بر اساس طرح صلح شورای ملی مقاومت، طومار جنگ را درهم بیچیم و صلح عادلانه‌ی پایدار را با همسایه مستقر بکنیم. پس این عبور، یک مفهوم تاریخی هم در مناسبات و روابط فیما بین ملتین ما دارد. و البته باز هم بایستی برایش بها پرداخت و ما حاضریم. من هم بنوبه‌ی خودم شخصاً حاضرم. بگذار ببینم اوضاع انقلاب نوین ایران اینبار چه خواهند کرد. به آنها توصیه می‌کنم مبدا کوتاهی نکنند، زیرا هرچه امروز تکلیفشان را زودتر با ما روشن بکنند، فردا ما و خلق ما راحت‌تر هستیم. و تکلیفمان با آنها روشن‌تر است. گفتم که اشیاء به ضدشان شناخته می‌شوند. پس دم زدن از صلح کافی نیست، باید سرچشمه‌ی جنگ را کور کرد. یعنی خمینی را و سیاست جنگ‌طلبانه‌ی او را با یک اقدام عملی در بن‌بست کامل قرار داد. این سفر در یک بعد خودش پاسخی است به همین نیاز. به همین نیاز عینی و تاریخی و اجتماعی و سیاسی. برای مجاهدین این یک عبور عاشوراگونه‌ی دیگری است. یک سفر عاشورایی دیگر است و ما عزممان جزم است که باز هم مقاومت انقلابی را وارد کوره‌ی گدازان دیگری بکنیم. بگذار دشمنان بیرونی و درونی خلق، هرچه می‌خواهند اینبار هم خوشرقصی کنند و خودشان را بیش از پیش افشاء کنند.

همچنانکه گفتم، بی‌جهت نیست که در رابطه با استقلال، راست‌ترین محافل امپریالیستی و نژادپرست، همان حرف‌هایی را علیه مقاومت انقلابی خلق در زنجیر ما می‌زنند که رژیم خمینی و مرتجعین چپ‌نما بر علیه ما می‌زنند. اما بگذار هر کاری که می‌خواهند بکنند؛ بکنند. دست آخر مردم و تاریخ ایران قضاوت خواهند کرد. وقتی که جنبش انقلابی را نمی‌توان از

اینجا اداره نمود و هدایت کرد، وظیفه‌ی میرم ما است به جایی برویم که بشود خواسته‌ی خلق را لیبیک گفت. بگذار خارجه‌نشینان کذایی که از دیر باز عادت داشته‌اند نمک مقاومت را بخورند و نمکدانش را بر سر خودش بشکنند، در اینجا بنشینند. من که در ۱۹/ بهمن گذشته گفتم که حتی نشریه درآوردن آنها در اینجا مشروع نیست و باز هم بیشتر در این مورد توضیح خواهم داد.

در هر حال ما برای پرواز عاشوراگونه‌ی دیگری بر فراز شعله‌ها آماده‌ایم. تا سرنوشت چه بخواهد.

چند کلمه هم اجازه بدهید راجع به روابط درونی مجاهدین با شما صحبت کنم. برغم دیگران، روابط درونی مجاهدین منسجم‌ترین و دمکراتیک‌ترین و فوق دمکراتیک‌ترین روابطی است که تاکنون در احزاب سیاسی تاریخ معاصر ایران امکانپذیر بوده و یا شناخته شده است. به هیچوجه مبالغه نمی‌کنم. اینهمه فشارهایی که در این چند ساله بر ما وارد شد. خودش حجت بالغه‌ای بر این حقیقت است. در شرایطی که سازمان ما در زیر اینهمه فشار نظامی و سیاسی، در نقاط مختلف و در داخل و خارج کشور پراکنده بود، خیلی توان لازم بود و بهتر است بگویم که بطور اخص، خیلی توان ایدئولوژیکی لازم بود که ما یکدست و منسجم بمانیم. و تک و توک عناصر ناباب را هم تصفیه بکنیم. این به نسبت کل جنبش و پیکره‌ی عظیم آن، درصد فوق‌العاده فوق‌العاده ناچیزی است. و من خوشحال هستم که حالا از سازمان مجاهدین بعنوان یک گنجینه‌ی ملی و جدی‌ترین، قطعی‌ترین، عینی‌ترین، واقعی‌ترین ودیعه و تضمین استقلال و آزادی میهن و حاکمیت مردمی صحبت بکنم. در این مدت در سازمان مجاهدین جایی و فرصتی برای رفاه و تنعم نبود و خوشبختانه توانستیم بدنبال انقلاب درونی این سازمان، همچنانکه گفتم، صفوفش را صدها بار پاکیزه‌تر و منزه‌تر بکنیم. پس، یک چنین سازمان بی‌مانندی در تاریخ معاصر ایران، بر خلق قهرمان ایران مبارک باد.

البته ذره‌ذره‌ی این سازمان، ذره‌ذره‌ی تاروپود آن، با رنج و فدا و شکنجه و ایمان و تیرباران تنیده شده و باز هم اینچنین تنیده خواهد شد.

اما چند کلمه‌ای هم راجع به وضع رژیم دارم. راجع به وضع رژیم ضدبشری خمینی. در یک کلام، کفگیرش دارد به ته دیگ می‌خورد. ذخایر استراتژیکش را مصرف کرده، به بن‌بست رسیده، بی‌پول است و به همین دلیل بیشتر و بیشتر نعره‌ی جنگ جنگ سر می‌دهد. یکی دو هفته پیش بود که رئیس اتاق بازرگانی رژیم اعلام کرد، امسال تولید ناخالص ملی ۳۰٪ کاهش خواهد داشت و کسر بودجه به بیشتر از ۴۵٪ یعنی در حقیقت ۵۰٪ خواهد رسید. این اقرار خودشان است. و اگر تازه قیمت نفت روی بشکه‌ای ۱۲ دلار ثابت بماند، درآمد واقعی، در مقایسه با قیمت‌های سال گذشته، در حقیقت حدود ۶/۵ میلیارد دلار خواهد بود. درحالیکه به ۱۶/۵ میلیارد دلار نیاز داشتند، یعنی چنین رقمی را پیش‌بینی کرده بودند. مزدور خمینی به زبان خودش اضافه کرد که اگر اقدام عاجلی صورت نگیرد — که نخواهد گرفت — اکثر کارخانه‌ها بناچار تعطیل خواهند شد و ۳ میلیون بیکار جدید اضافه خواهد شد. یکی دو ماه پیش هم رویتر از تعطیل ۲۰۰۰ کارخانه خبر داده بود. اینجاست که رژیم بیچاره، از فرط بیچارگی، باز هم غرق در بحران، نعره‌ی جنگ جنگ سر می‌دهد و فرم‌های تعیین تکلیف توزیع می‌کند و اردوگاه اجباری برای زنان بدحجاب ترتیب می‌دهد و دست به گروگانگیری می‌زند و شانتاژ سیاسی را بر کشورهای دیگر افزایش می‌دهد تا همچنانکه در بیانیه‌ی شورای ملی مقاومت آمده بود؛ بلکه از این طریق مقاومت را فلج کند.

یادتان هست در جریان گروگانگیری مربوط به سفارت آمریکا، آنها را به دولت کارتر نداد اما به ریگان داد؟ اینجا هم در فرانسه تا وقتی سوسیالیست‌ها بر سر کار بودند، چنین تبادلی انجام نگرفت و حالا نوبت دولت دست‌راستی است.

در حقیقت رژیم در حال احتضار است. چند روز پیش بود که اعلام کردند قیمت دلار در بازار آزاد از ۶۰ و چند تومان به ۸۰ تومان ارتقاء یافته. همان روز وزیر آموزش و پرورش باز هم از خانواده‌ها خواست، یعنی از خانواده‌ی دانش‌آموزان خواست که از ۵۰۰ تومان تا ۵۰۰۰ تومان بر کمک‌هایشان بیفزایند و همچنین بر پول‌هایی که خانواده‌ها بالاجبار بایستی در قلک‌های بچه‌ها بریزند. بخاطر جنگ، در چنین شرایطی است که اخاذی رژیم بر سر جنگ خیلی بالا رفته است از فروش پیش‌قسط یعنی پیش‌قسط پیکان و اتومبیل‌های دیگر گرفته تا دریافت پول برای حج در سال‌های آینده. و فی‌الواقع هیچ رژیمی مثل این رژیم در دنیا راه‌های اخاذی را بلد نبوده و آنها را اجرا نکرده.

یک کارشناس بانکی اخیراً محاسبه کرده بود که میزان اخاذی رژیم از مردم از ابتدای جنگ تا بحال حدوداً به بودجه‌ی ۳ سال بالغ می‌شود. ملاحظه می‌کنید که آنچه که از نظر برخی خارجی‌ها علائم قدرت رژیم است در حقیقت از منتهای عجز و ضعف و ناتوانی او سرچشمه می‌گیرد. اینجاست که بخصوص بعد از فرمان تسلیح، بدنبال جمع‌بندی نیمه‌ی سال ۶۴ می‌بینیم که رژیم دیگر خویشتن‌داری را کنار گذاشته، دیگر اعتلای مقاومت را نمی‌تواند تحمل کند و درحالی‌که در گذشته سعی می‌کرد مقاومت را نادیده بگیرد، اینبار بالاجبار هی باید بیاید نام ببرد و طعن و لعن بکند. و یا باید بیاید پیش دولت‌های خارجی که آقا جلوی اینها را بگیرید! خوب خطاب به خمینی باید گفت آدم ناحسابی، مگر تو تا دیروز نمی‌گفتی اینها از بین رفته‌اند؟ پس دیگر این چه اصراری است و چه فشاری است بر سایر دولت‌ها که جلوی اینها را بگیرید؟ چرا هر کجا که نمایندگان تو می‌روند، از ژاپن گرفته تا ملل متحد و تا کشورهای اروپایی، نخستین چیزی که مطرح می‌کنند مسئله‌ی باصطلاح تروریست‌ها یعنی مسئله‌ی مقاومت و مسئله‌ی اعتلای آن است؟ البته مسئله اصلاً ناروشن نیست. واضح است که نمی‌توان این مقاومت را نادیده گرفت؛ چه در سطح

داخلی و چه در عرصه‌ی بین‌المللی.

در نیمسال دوم سال ۶۴ شاهد بودید که ما یک پیروزی عظیم در سطح جهانی بدست آوردیم و آن رأی مجمع عمومی ملل متحد بعنوان بالاترین ارگان شناخته شده‌ی جهانی در محکوم کردن جنایات رژیم خمینی، علیه حقوق بشر در ایران بود. بدنبال آن یک حمایت جهانی با پنجهزار امضاء از وزراء و مقامات دولتی و شخصیت‌های سیاسی و پارلمانی ۵۷ کشور جهان و امضاء بیشتر از ۲۲۰ حزب سیاسی اتحادیه‌ی کارگری و سازمان‌های بشردوست بین‌المللی از مقاومت عادلانه‌ی ایران و طرح صلح شورای ملی مقاومت بعمل آمد که جنگ‌افروزی قرون‌وسطایی رژیم را محکوم کرده بودند. نمایندگان امضاءکننده‌ی این حمایت، آراء بیش از ۷۰۰ میلیون تن را در سراسر جهان نمایندگی می‌کردند بنابراین خمینی در دنیای ناحق خودش حق داشت، که استرداد یا اخراج و یا محدود کردن ما در اینجا را در رأس درخواست‌هایش قرار بدهد. اگر بیاد داشته باشید هفت-هشت ماه پیش گفته می‌شد که رژیم از فرانسه می‌خواهد که در مقابل گروگان‌های فرانسوی آن کماندوی عربی را که چند سال پیش به آخرین نخست‌وزیر شاه حمله کرده بود را آزاد بکند و حالا خودشان می‌گویند که این اصلاً در دستور مذاکرات نیست و البته که امری طبیعی است.

چندی پیش روزنامه‌ی فرانسوی لیبراسیون هم نوشت که -عین حرف آنها نقل می‌کنم- از آوریل گذشته مجاهدین مشغله‌ی اصلی رهبران جمهوری اسلامی را تشکیل داده‌اند و در رأس درخواست‌های رژیم محدود کردن و یا اخراج و استرداد آنها قرار دارد. همزمان با این تشبثات و توطئه‌ها، رژیم سراسیمه از اعتلای مقاومت و رشد بحران‌ها، به بازرگان و دارودسته‌ی خیانتکارش چراغ سبز می‌دهد که به صحنه بیایند و چنین وانمود کنند که گوئیا در داخله می‌توان کاری کرد و بعد هم مشتی از میانه‌بازان را از خارج کشور دعوت می‌کند که شما هم به داخله بیایید. اما چند روز نمی‌گذرد که طینت پوشالی همین وعده هم برملا می‌شود و

خودشان در بهشت‌زهرها حساب آقای بازرگان را می‌رسند، تا بگویند که از این خبرها نیست و یا همزمان با این تلاش‌ها همانطور که لابد شما هم شنیده‌اید، سازمان مجاهدین باسماه‌ای علم می‌کنند، همچنانکه یک زمان می‌خواستند این مجاهدین ارتجاعی - مجاهدین باصطلاح انقلاب اسلامی - را به جای مجاهد خلق بنشانند. بله رژیم همانطور که یکی از مهره‌هایش یعنی مشکینی گفته بود، راست می‌گوید خطر، خطر گلوله و سرنگونی است. تا چندی پیش، از فرانسه بقول خودشان قطع حمایت علنی از "تروریست‌ها" را می‌خواستند و حالا استرداد! بله، خوشبختانه در مسیر پیشرفت و تعمیق انقلاب، در آخرین مقطع حیات رژیم، روزی می‌رسد که دیگر همه‌ی پرده‌ها کنار زده می‌شود و رژیم با خشم افسارگسیخته‌اش، بالاچار ناگزیر می‌شود که آن چیزهایی را که تابحال از آن دم نمی‌زد، مصرا نه درخواست بکند.

راستی این خبر خوش را هم همینجا به شما بدهم که تقریباً یکسال پیش رزمندگان مجاهد، طی یک سلسله عملیات قهرمانانه، در مجموع حدود یک میلیارد و دویست میلیون تومان از اموال خلق را که رژیم ضد خلقی به ناحق آنها را تصاحب کرده بود، بازپس گرفتند. و تمام این پول از همان زمان در خدمت مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی و سراسری بکار افتاد. اما تابحال ما بدلائل امنیتی آن را اعلام نکرده بودیم. همچنانکه گفتم، توصیه کردم که این پول را تماماً در رابطه با داخل کشور صرف مبارزه‌ی مسلحانه و پشت‌جبهه‌ی سراسری آن بکنند. و اینهم البته امسال رژیم را خیلی عصبانی کرد ولی در عین حال تابحال از آن بطور صریح و آشکار دم نزده است. اسناد و مدارک کتبی این سلسله عملیات بزرگ و بسیار پیچیده، در فرصت مناسب، در آینده منتشر خواهد شد.

خوب، اجازه بدهید قدری هم راجع به روابطمان با فرانسه و موقعیتمان در اینجا بگویم. طبعاً ما همیشه سپاسگزار بودیم که مردم و

کشور فرانسه بر اساس حقوق پناهندگی مصرّح در قانون اساسی‌شان که از دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه است، ما را در خاک خودشان این مدت پذیرفتند. اما از تابستان سال ۶۳ بدنیاال تغییر کابینه‌ی مورو، روابط ما به حداقل تنزل پیدا کرد. در زمستان ۶۳ اسکادران ۷۵ نفره‌ای را که به حفاظت از من اختصاص داده بودند برداشتند و این حفاظت به حداقل رسید. احساس ما این بود که از آن تاریخ به بعد ما را فقط تحمل می‌کنند و از آن به بعد ما جز چند ملاقات سطح بالا و یا شرکت در کنگره، رابطه‌ی سیاسی روزمره‌ای نداشتیم. کمااینکه بعد نیز مطلع شدیم که در همان ایام از فرانسه اسلحه هم برای رژیم خمینی می‌رفته است. خوب شرایط تا حدودی تغییر کرده بود. چنانکه می‌دانید طی یکسال گذشته وزارت خارجه‌ی آمریکا ۳ بار رسماً به ما حمله کرد. حتی به مطبوعات آمریکا بخشنامه شده بود که از مجاهدین ننویسند. سرمنشاء آن هم کارهای باند ضدانقلابی بختیار و ساواکی‌های مربوطه بود که احساس خطری را که می‌کردند به آنجا هم منتقل کرده بودند. سپس در اواخر سال ۶۴ چنانکه می‌دانید دولت راست در فرانسه بر سر کار آمد و این بطرز شگفت‌انگیزی مقارن شد با تشیبات باند جنایتکار اقلیت در حول همین خانه. که فکر می‌کنم اخبار مربوطه را در گزارش خبری شنیده‌اید و من دیگر تکرار نمی‌کنم. الا اینکه هم‌هی ناظران مطلع و بی‌طرف هم بر این بودند، که این آقایان بدون چراغ سبز محال بود که به اینجا بیایند.

اولین بار که به اینجا آمدند و دست‌درست تمایلات فاشیستی و نژادپرستانه درخواست اخراج من را کردند، روزنامه‌ی لوموند هم حسب‌المعمول به کمک آمد و ۲ صفحه‌ی خودش را علیه ما اختصاص داد. داستان این روزنامه با ما، از آغاز داستان خیلی روشنی است. غیر از بارها رطب و یابس نوشتن علیه مقاومت ایران که ما به آن پاسخ ندادیم، ضمن دو سه سال گذشته ۱۰ پاسخ رسمی و کتبی برایش فرستادیم. ۱۲ آنرا اصلاً چاپ نکرد. از ۱۲ دیگر چند سطری منتشر کرد و بقیه را هم ناگزیر

خواستیم که با پول خودمان بصورت آگهی منتشر بکند. اما شگفت اینکه در مطالب اینبار لوموند، همان لوموندی که پابپای رژیم خمینی که مقاومت را امر تمام‌شده‌ای تلقی می‌کرد، همان لوموندی که می‌نوشت مجاهدین اینجا مشغول خوشگذرانی هستند و اپوزیسیون ایران متفرق و ناتوان است و خمینی را بصورت کوهی می‌کشید که فقط چند مگس دارند دور سرش پرواز می‌کنند؛ اینبار تصویر دیگری ارائه داده شده بود. در لابلای اراجیف و اکاذیب معمول رژیم خمینی و ضدانقلابیون مغلوب و مرتجعین چپ‌نما که لوموند آنها را تکرار کرده بود، از قدرت روبه‌رشد مجاهدین هم صحبت کرده بود. بعنوان مثال آمار عملیاتی را که رژیم داده بود یعنی ۳۲۰ فقره در یکسال قبل از آن را ذکر کرده بود. و یا اینکه نوشته بود مجاهدین فقط در یک روستای مرزی در خاک عراق ۷۵۰ زندانی دارند. آنهم از اعضای خودشان که با این رهبری مخالف هستند و یا اینکه مجاهدین طی سال مسیحی ۸۴ فقط به اعضای متأهل‌شان، ۸۶ میلیون فرانک حقوق داده‌اند و امثال این چیزها.

معلوم بود که هماهنگی دقیقی برقرار است؛ از یکطرف بین تبهکاران اقلیتی و دست‌راستی‌ها و تمایلات فاشیستی و نژادپرستانه و از طرف دیگر بین زمینه‌سازی‌های لوموند برای مخدوش کردن چهره‌ی مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران. البته بسود خمینی. بعد هم در این حوالی بمبی منفجر شد. بمبی که بمب اخطار بما بود و وقتی پرسیدیم که داستان چیست؟ گفتند مسئله‌ای نبوده، یک مارگیری و یک آدم کم‌خواب اینجا یک انفجاری کردند زیرا که صدای کامیون‌هایی که از روی پل می‌گذشته اذیتشان می‌کرده. و ما نفهمیدیم که مارگیر بمب پلاستیکی را از کجا آورده است. بعد هم شهردار دست‌راستی محل، سوار بر موج ساخته‌شده توسط تبهکاران اقلیتی، فراخوانی به اعتصاب داد، این اعتصاب کاملاً شکست خورد. همسایه‌های محل ابراز شگفتی می‌کردند که، چطور است که هرچه فاصله با این اقامتگاه زیاد می‌شود ضدیت بیشتر می‌شود؟! یعنی

خود همسایه‌ها که اگر خطری متصور باشد قبل از هر کس متوجه آنهاست هیچ حرفی برای اقامت ما نداشتند اما دورتر و دورتر، هر چند کیلومتر دورتر، از آنها پیام می‌رسید که اینها بایستی از اینجا بروند چون ممکن است خمینی به اینها حمله‌ی تروریستی بکند و برای ما خطر دارد.

در همین اوان بود که کنفرانس ۷ کشور بزرگ صنعتی در توکیو برگزار شد. برای ما شگفت‌انگیز بود که چرا از مهمترین مسئله‌ی خاورمیانه، یعنی مسئله‌ی جنگ ایران و عراق، در آن صحبت نیست؟ چرا حتی آرزوی صلح نیز نشده؟ و معلوم است که این همان چیزی بود که خمینی می‌خواهد. دست آخر هم تبهکاران اقلیتی فراخوانی دادند برای اجتماع هم‌میهنان مبارز و انقلابی‌شان - لابد هم‌میهنانشان در سفارت‌های خمینی - که برای محاکمه‌ی من اینجا بیایند هرچه که بسیج کردند، از اینجا و آنجا و از کشورهای دیگر، بیشتر از ۳۰ نفر نشدند و وقتی این اقدام مذبحانه شکست خورد و مفتضح شدند و تبدیل به برگ‌های سوخته و آبروباخته‌ای شدند، آنوقت مأمورین به سراغ ما آمدند و گفتند که مطمئن باشید اینها دیگر نمی‌آیند. ما هم به مأمورین گفتیم که عجب! شما تا حالا کجا بودید؟! چون این بار پنجم، ششم هفتم است که آقایان تشریف می‌آورند؟! نکند که دیگر این برگ سوخته است و به کار نمی‌آید؟ شاید هم حقش این بود که می‌گفتیم نخیر بگوئید که اگر می‌توانند لطفاً تشریف بیاورند!

متعاقباً از منابعی به ما رساندند که آقا نمی‌خواهید از اینجا بروید؟ و اینجا بود که پیام را گرفتیم. تا آنجا که به خارج از خودمان مربوط می‌شد عیناً همان قضایای زمانی بود که خمینی ابتدا با حزب‌اللهی‌ها می‌ریخت تا ستادها را تخلیه کنیم و ما تخلیه نمی‌کردیم تا دولت خودش صاف بیاید جلو و حرفش را بزند و ما بفهمیم که با کی طرف هستیم. البته از حق نگذریم که شنیدم رئیس‌جمهور فرانسه شخصاً روی حق پناهندگی و امنیت

خود من در اینجا قاطعانه تأکید کرده بود. همچنین بعداً نخست‌وزیر فرانسه گفت که از استرداد یا اخراج به کشور مبداء، یعنی خلاصه دادن به دست خمینی خبری نخواهد بود. ولی در لابلای وقایع روزمره، ما پیام را گرفته بودیم و همچنین تصمیم‌مان را. و من هم در آنجایی که لازم بود تصریح کردم که برای تفریح به اینجا نیامده‌ام. در ایران انقلاب نوینی هست آنرا باید به پیش برد و اینطور نمی‌شود که ما محدود بشویم یا بخواهیم سکوت و بیطرفی اتخاذ کنیم. و یا اینکه یکروز شما اقلیت را بجان ما بیاندازید یکروز شهردار را، یکروز هزار دردرس برای حفاظت و یکروز انفجار و پیام همی این حرف‌ها هم در عمل واضح است... به هر حال، کار رسید به اینجا که می‌بینید. و فکر می‌کنم که در گزارش خبری هم کاملاً واضح است و احتیاج به توضیحات بیشتری ندارد. فقط باید تأکید کرد که آنچه که در این دو سه ماهه گذشت از نظر ما به هیچوجه تصادفی نبود، معلوم بود که اگر مسئله‌ی دولت فرانسه بخواهد پشت مسئله‌ی ما بلوکه بشود از این بیشترش هم امکانپذیر است. البته ما، به مسئولینی که لازم بود، گفتیم که قضایا را تصادفی تعبیر و تفسیر نمی‌کنیم. همچنانکه گفتیم، یکبار هم حرکت من به تعویق افتاد. و بالاخره امیدوارم که فردا عملی بشود. اینرا هم می‌خواهم تأکید کنم که اگر فعالیت‌های بین‌المللی گذشته‌ی ما نبود، اگر حمایت‌های گسترده‌ی جهانی نبود، اگر مقاومت ایران اینچنین در سطح داخلی و در سراسر جهان شناخته شده نبود، این قضایا ممکن بود خیلی زودتر اتفاق بیفتد. ممکن که نه، قطعاً. ممکن بود که کار به قربانی کردن هم بکشد، آنهایی که مفهوم دیپلماسی انقلابی ما را نمی‌فهمیدند و نمی‌توانستند چنین روزهایی را پیش‌بینی بکنند، یکبار دیگر بور شدند. خوشبختانه ما این پیش‌بینی‌ها را بموقع کرده بودیم. بنابراین، در برابر این شرایط فوق‌العاده بغرنج و پیچیده، با انبوهی از فشار و جنگ اعصاب، مات نشدیم و راه خودمان را

پیدا کردیم. شنیدم که حتی گفته شده بود اینقدر زیر منگنه خواهیم گذاشتان، که خودشان بروند. و من هم در مقابل، چنانکه شاید شنیده باشید، پاسخ دادم که اگر هم ما را بسوزانید و خاکستر کنید، سکوت خبری نیست. باز هم فریاد خواهیم زد مرگ بر خمینی مرگ بر امپریالیسم و نابود باد استثمار.

تازگی‌ها هم شنیدم که یک شخصیت فرانسوی گفته بود که خوب، در این شرایط ارزانترین کار فشار روی مجاهدین است و اینکه بگویند فلانی برود به جای دیگر. چونکه از شرایطی که خمینی گذاشته بود، آن دوتای دیگرش، بجا آوردنشان کار ساده‌ای نبود. پس، حداقل روی خوش نشان دادن به رژیم خمینی، فشار وارد کردن به مجاهدین بود. فکر می‌کنم اطلاعاتی شورای ملی مقاومت در مورد تشبثات این باند تبهکار - اطلاعاتی مورخ اول اردیبهشت - کاملاً روشن است و همدستی آنها را با ارتجاع و امپریالیسم نشان می‌دهد. کما اینکه خروجشان را از جبهه‌ی خلق. و بنابراین من توضیح زیاده‌تری نمی‌دهم، الا اینکه اضافه کنم، باز هم ای مرگ بر خمینی. ببینید، اینها را در خارج کشور به چه حال و روزی انداخته؟ اینها که بر دمکراتیسم مجاهدین خرده می‌گرفتند، حالا در کشور خارجی - نه در خاک تحت حاکمیت خودشان، نه در دهکده‌ی گاپیلون - بر حق سکونت، بر حق اقامت و بر حق فعالیت ما انگشت می‌گذارند! شگفتا! اینها می‌گفتند مجاهدین دمکراتیک نیستند! اما برای مسئول مقاومتی با هزارهزار شهید و اسیر حق اقامت و فعالیت قائل نیستند!

بیچاره‌ها را ببینید، عبرت‌های روزگار را ببینید؛ در جلوی خمینی از نفس افتاده‌اند و حالا یا بند می‌کنند به اسلام، آنها را با چه لودگی و یا به اقامت مسئول مقاومت، آنها را با چه فضحتی.

عده‌ای هم به مجاهدین ایراد می‌گرفتند که چرا عکس‌های این تبهکاران را در مجاهد منتشر کردید؟ من می‌خواهم خودم هم به این ایراد جواب بدهم.

ما اینکار را کردیم چون وظیفه‌ی ما بود و اگر نمی‌کردیم خیانت کرده بودیم. در توضیح باید بگویم کسی که می‌گوید چرا عکس‌های اینها را چاپ کردید، ابتدا دچار این سوءتفاهم است که اینها در جبهه‌ی خلق هستند. اما مجاهد می‌خواهد با چاپ عکس‌های اینها در کنار مزدوران رژیم خمینی، نشان بدهد که هم‌هویت و هم‌ماهیت با خمینی هستند، بدلیل عملشان. اگر به حرف باشد، خمینی می‌گوید اصلاً من امام هستم، فرستاده‌ی خدا هستم، مرجع تقلیدم، رهبر انقلاب هستم، بنیانگذار چی چی هستم، امام مستضعفین هستم، ولی در عملش ضد خلقی است، ضد مردمی است، ضد انقلابی است.

قبلاً گفتم که ما به وحدت‌های صوری بهایی نمی‌دهیم و آنها را سال‌هاست از هم دریده‌ایم. کسی که کار خمینی را بکند، ما او را در جای خمینی قرار می‌دهیم. کما اینکه وقتی که خمینی کار شاه را کرد، او را در جای شاه قرار دادیم. تازه او خمینی بود، میلیون‌ها نفر پشت سرش بودند، دعوی اسلام داشت.

حالا شما طینت استثمارگرانه‌ی این باند چپ‌نما را می‌بینید؟ اینها بدترین نوع استثمارگران هستند، اگرچه به ظاهر علیه استثمار شعار هم بدهند - که البته در گذشته می‌دادند و حالا شعارشان منع حق اقامت ما و حق سکونت ماست - مگر استثمار یعنی چه؟ استثمار یعنی دزدیدن کار و عمر دیگری. مگر غیر از این است؟ این باند، جلوی خمینی درمانده شده رفته و تیغ کشیده به روی افراد خودش. خونریزی کرده و جنایت کرده - بعد با همان دروغگویی خمینی، با همان دجالیّت خمینی، می‌گوید که مجاهدین کردند!! آخر چقدر دروغگویی؟ درست مثل خمینی. مگر خمینی همه‌ی تقصیرات را به پای منافقین نمی‌انداخت؟ اینها دقیقاً مثل خمینی همان کار را می‌کنند. منتها خمینی رنگ و لعابش اسلامی است. اینها رنگ و لعابشان مارکسیستی است. دروغ‌ها را ببینید، دروغ‌های ۱۸۰ درجه. یادتان هست که خمینی یک زمان می‌گفت این منافقین می‌روند خرمن

می‌سوزانند، خرمن‌های زارع‌ها را می‌سوزانند. آخر ده‌شاهی حقیقت در این بود؟ ولی می‌گفت دیگر. مگر نگفت که بنیانگذارهای اینها دزد بودند؟ مگر نگفت اینها عامل آمریکا بودند. مگر نگفت ستون پنجم عراق بودند؟ مگر نگفت عامل اسرائیل هستند؟ مگر نگفت عامل فرانسه‌اند؟ مگر نگفت عامل شوروی هستند؟ چند سال پیش، بیشتر از ۸۰ نفر از فالانژهای خمینی حمله کردند به دانشگاه ماینس در آلمان، خبرش را درست معکوس داد. چنانکه گویا ایشان مورد حمله واقع شده‌اند. حالا هم باید پرسید، آیا مجاهدین بودند که به آن دستگاه فرستنده‌ی آقایان حمله کردند؟ تازه سرتاپای آن دستگاه مگر چه بوده است؟ شما معتقدید و خودتان را تحمیق می‌کنید که میلیون‌ها نفر بهش گوش می‌دادند. عرض و طول آن دستگاه ناچیز را که من می‌دانم. اگر مشکل این بود، تشریف می‌آوردید، مجاهدین یکی از آن دستگاه‌ها به شما می‌دادند. ولی مسئله این نیست.

یادتان هست در سی‌خرداد پارسال خطاب به آنها گفته بودم که می‌رسانم شما را به نقطه‌ای که بالا بیاورید و به زبان اشهدتان بگوئید که دشمن اصلی‌تان کیست؟ آخر چند سال بود که مشخص بود دشمن اصلی اینها مجاهدین هستند ولی حالا اینرا به زبان اشهدشان گفتند. تنها راه درآمدن از بن‌بست کذایی‌شان را در مبارزه با مجاهدین یافتند. دیگر چه می‌خواهید؟ کسی که مبارزه با خمینی را رها کرده ولی شعارهای چپ‌نمایانه هم می‌دهد، کسی که دشمن اصلی‌اش در هر قدم مقاومت انقلابی و مجاهدین هستند، آیا این ضدانقلابی هست یا نیست؟ آیا واضح شد که دشمن اصلی آقایان مجاهدین هستند؟ من در ۳۰/خرداد سال گذشته گفته بودم که وای بحالتان اگر دشمن اصلی مجاهدینند و خمینی نیست. کماینکه گفته بودم اگر دشمن اصلی در عمل خمینی است، سلام علیکم، درود بر شما باد. بیائید بجانب کلمه‌ی واحدی که بینمان هست، این رهنمود قرآنی را بکار برده بودم

که *تعالو الی کلمه سواء بیننا و بینکم* بیائید بسوی یک کلمه‌ی مشترک و آن اینکه دشمن اصلی خمینی است. اما یکسال نشده، باید اینهمه افشا می‌شدند. خوشبختانه وقتی که اعتلاء مقاومت و تحولات انقلابی سریع‌السير است، دست‌ها هم زود رو می‌شود و ماهیت‌ها زود افشا و روشن می‌شود.

آیا این واقعیت درست است که خمینی مشغله‌اش این است که تروریست و تبهکار و جنایتکار به اینجا بفرستد، آیا خواستش و کارش این نیست که از اقامت و فعالیت ما در اینجا جلوگیری کند؟ پس هر کس دیگری هم که بفرستد، آیا کار همان کار هست یا نه؟ یا باز باید سطحی‌گرایانه و بطور فرمالیستی و صوری گفت که نخیر اینطور نیست و چون که ایشان — آنچنانکه نوزده بهمن گفتم — بچه‌ی لوس و نر و دردانه‌ی جنبش هستند. می‌بایستی ایشان را قاطی نکرد با خمینی. نه، از این چیزها ما نداریم با هیچکس هم شوخی نداریم. مبارزه‌مان جدی است و همچنانکه گفتم بخاطر همین مبارزه‌ی جدی است که این شرارت‌ها و این توطئه‌ها علیه ما براه می‌افتد. مبارزه‌مان جدی است و خوش را و جانش را پرداخته‌ایم از پاکترین، آگاهترین، فداکارترین بچه‌های این کشور. پس برای چه مبارزه می‌کنیم؟ مگر به کلام و به حرف است؟ اگر اینطور است خیلی خوب، خمینی از آقایان نه‌تنها کم ندارد که زیاد هم دارد. زیرا نماینده‌ی خدا هست، امام هست، کذا هست، همه‌ی این چیزها هست!! اما امروز هم ما به خمینی گفتیم: کارهای شاه را بکنی بر تو نخواهیم بخشید و خواهیم گفت ارتجاع. گفت: نگوئید ارتجاع، گفتیم: کار ارتجاعی نکنید. و بعد رسید روزی که بگوئیم مرگ بر ارتجاع و مرگ بر خمینی. تبعیض در مورد هیچکس نخواهد بود. این تبعیض خیانت به خلق است. زیرا پروسه‌ی انقلاب، پروسه‌ی افشای ماهیت نیروها، افراد و گروه‌های مختلف است. اگر مجاهدین هم از کارهای خمینی بکنند نباید بر آنها بخشید. اگر مجاهدین حقوق مردم را زیر پا

گذاشتند، متعرض نوامیس مردم شدند، آرامش خلایق را برهم زدند، مگر محکوم کردنی نیستند؟ خوب پس چرا باید هوای آقایان را داشت؟ بخاطر اینکه با تفتین و فتنه‌گری و انجام کارهای ضدانقلابی، یک مشت آدم و یک مشت نیرو را قفل کرده‌اند؟! چون که خوب به خمینی خدمت می‌کنند؟ به کدام دلیل؟! مگر این انقلاب با کسی شوخی دارد؟ من یکبار در پیامم گفتم و باز هم تکرار می‌کنم که از نظر شخصی هیچ شکایتی نداشته و نخواهم داشت، اما همچنانکه در اطلاعیه‌ی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران هست، می‌بایست فردا در برابر خلق پاسخگو باشند. انصاف بدهید که آیا اینها بدترین استثمارگران هستند یا نه؟

ببینید، یکی رفته خون داده، جان داده، مبارزه کرده، انسجام خودش را حفظ کرده، به راههای انحرافی نرفته، بالنتیجه صاحب آبرو و حیثیت و مقام شده، اما یکی دیگر می‌خواهد از حالا و از طریق پیچیدن به پروپای او، برای خودش جایی باز کند. آیا این زالوصفتی، چیزی جز خوردن خون شهیدان و استثمار حاصل رنج و شکنج آنهاست؟ چنین مفتخوری‌هایی را به هیچکس اجازه نداده و نخواهیم داد. دوران میوه‌چینی و موج‌سواری گذشته است. از من بشنوید و کارها را بر خودتان از این بدتر نکنید.

اما معلوم است که عده‌ای از نیروها منفعت دارند که این مرزها روشن نشود. کاملاً روشن است. آن اطلاعیه‌ی آقای اکثریت را دیدم، دلش می‌خواهد این قضایا روشن نشود، برای اینکه ایشان یک روزی بتواند بیاید دست در دست خمینی، ما را سرکوب بکند و پیام تبریک به دژخیمان خمینی بفرستد، برای بقول خودش له شدن خائنینی مثل موسی خیابانی و اشرف. برای اینکه بتواند دست بکند در خون ما و فردا هم بیاید لُغَز ترقیخواهی بخواند. خیر، این خبرها نیست و نخواهد بود. ما مرزها را روشن خواهیم کرد.

در منتهای غرور و سرفرازی و افتخار، به حکم خلق و تاریخ، هر آنکس را که در عملش با خمینی سهیم و شریک و همدست بشود، افشاء خواهیم کرد و بدانید که مرزهای انقلاب و ضدانقلاب از این پس سریع‌السيرتر، روشن خواهد شد.

گفته بودم و تکرار می‌کنم که ما سوگند خوردیم تاریخ دراماتیک دجالیت چه تحت نام اسلام و چه تحت نام مارکسیسم یا هر نام دیگری - نمی‌دانم ملی‌گرایی، مستضعف‌گرایی و امثالهم - تکرار نخواهد شد. مگر اینکه تمام نسل ما را به تنور بریزید و اگر می‌توانید بریزید. اگر قرار بود ما ایدئولوژی‌های سوسیال - رفرمیستی را مارکسیسم انقلابی قبول بکنیم و حضرات را بنا به حرف خودشان، یکی را ستاد آهنین رزم، یکی را طراز نوین و امثالهم بدانیم؛ خوب چرا خمینی را از اول امام ندانیم؟! کما اینکه ما هم نمی‌خواهیم کسی به صرف ادعا حرف‌های ما را قبول بکند. از ما کارنامه‌ی عمل بخواهید از دیگران هم همین‌طور.

به هر حال، ای مرگ بر خمینی و آن فرهنگ استثمارگری و بورژوایی و خرده‌بورژوایی با ماسک پرولتری و ای افتخار بر انقلاب نوین ایران و شهیدان و اسیران و رزمندگان که این ماسک‌ها را یکی یکی کنار می‌زنند. آقایان در این چند سال یکبار به عفو بین‌الملل رفتند، البته نه برای شکایت از خمینی بلکه برای شکایت از قربانیان خمینی یعنی مجاهدین! تفو بر تو ای چرخ گردون تفو. نرفته شکایت بکند از شکنجه‌گر، رفته است شکایت بکند از شکنجه‌شده، آیا این همدست خمینی نیست؟ آیا این ضدانقلابی نیست؟ آیا این را نباید افشاء کرد؟ عجب!! وقتی هم حضرات، این آلت‌فعل‌های تبهکار، به کارت سوخته تبدیل شدند؛ از طریق مأمورین برای ما پیغام دادند که می‌خواهیم بی‌اثیم پیش فلانی، مذاکره و صلح بکنیم. یا از طریق مأمورین در جای دیگری پیغام می‌دهند که از مجاهدین چیزهای افشاکردنی زیاد داریم. به آنها بگوئید که حالا ما کوتاه می‌آئیم آنها هم کوتاه بیایند. نه آقا جون صلح را

بروید با مردم ایران بکنید. با مردم، با مقاومتی صلح بکنید که به آنها اعلام جنگ دادید. هرچه هم از مجاهدین دارید کوتاهی نکنید، مطلقاً کوتاهی نکنید. امروز، روز روشن شدن مرزها بین ما و شماست. چند روزی بر حضرات امر مشتبه شده بود و نمی‌دانند که در محاسبات ارتجاعی و امپریالیستی آلت‌فعلی بیشتر نبوده‌اند و آن ذره که در حساب ناید بوده‌اند. فقط همین. بکار گرفته شدند، برای زمینه‌سازی جهت بیرون کردن ما، فقط همین.

پارسال، در ۳۰/ خرداد، گفتم و باز هم تأکید می‌کنم هر کس که دشمن اصلی‌اش خمینی است ولو با ما مخالف است سلام بر او. اما اگر مثل این باند تبهکار، دشمنش مقاومت انقلابی است وای بر او. چه در حال و چه در آینده. آقایان، حالا روشن شد دشمن اصلی شما کیست؟ روشن شد که امپریالیسم طرف حسابش و ضدیتش با کیست؟ دیدید که یکبار دیگر بور شدید؟ شاید باور نکنید، اما بعد از یکسال و اندی، این باند مربوطه اطلاعاتی افشاگرانه داده است علیه مجاهدین و خود من به فارسی و فرانسه که وا شریعتا! فلانی جلوی چشم همه‌ی مردم دنیا با همسر مهدی ابریشمچی ازدواج کرد. چه خبر جدیدی؟! خبری که در طبله‌های عطاری ضدانقلاب غالب و مغلوب دیگر کهنه شده است. برای آنها آبی گرم نشده حالا مرتجعین چپ‌نما سر رسیده‌اند! ببینید این چپ‌نمای مرتجع تا کجا مرتجع است. آقای محترم و نامحترم، اینجا کسی با زن کسی ازدواج نکرده است. زن، وقتی مطلقه شد آزاد است. برخلاف ایدئولوژی‌های کثیف و ننگین شما و خمینی، که دقیقاً بر ضد اسلام و دقیقاً بر ضد مارکسیسم است، زن در تملک کسی نیست. آنهم پس از مطلقه شدن. شما از مارکسیسم و خمینی از اسلام پیروی می‌کنید؟ نه به خدا. جماعتی بودند که البته از اینها صد درجه آب‌کشیده‌تر بودند، اما مارکس یکبار به آنها گفت اگر شما مارکسیستید من ضدمارکسیسم. و گفت اگر شما مارکسیستید من اولین ضدمارکسیسم. این که گفتم دشمن

اصلی‌شان خمینی نیست، بخدا مبالغه نیست. دشمن اصلی‌شان خمینی نیست بلکه مجاهدین است. بخدا مبالغه نمی‌کنم از داخل خودشان هم برای ما نوشته‌اند. باور کنید که بخاطر این روحیه‌ی فاسد استثمارگرانه دست در دست ارتجاع و امپریالیزم، علیه مقاومت انقلابی هستند. دشمن اصلی‌شان ما بودیم و الا در این رابطه تا تماس با جناح‌های داخل رژیم هم پیش نمی‌رفتند.

یادتان هست اول که می‌گفتند این شورا بد است چون بنی‌صدرش لیبرال است. اما بعد وقتی بنی‌صدر خیانت کرد و ما نامه‌ی او به خمینی و مدنی را افشاء کردیم، بنی‌صدر آمد و پیش‌دستی هم کرد با وقاحت همیشگی‌اش گفت: نخیر این خود فلانی (یعنی من) بوده است که پیغام فرستاده است برای خمینی که ما حاضر به سازشیم. این حرف ابلهانه را بنی‌صدر زد و این جماعت مرتجع چپ‌نما تابحال بارها و بارها جویده‌ی بنی‌صدر را نشخوار کرده‌اند. همچنین جویده‌ی یک خائن ضدانقلابی دیگر را که گویا مجاهدین هفتصد و پنجاه تن در زندان دارند. کدام را باور کنیم؟ دعاوی غلیظ چپ‌نمایانه در نظر را و یا همدستی آشکار با بورژوازی و ارتجاع و امپریالیسم در عمل را؟ ولی خوب زیاد هم اشکال ندارد، بگذار امروز حق سکونت و اقامت و فعالیت ما را زیر علامت سؤال بکشند و برعلیه ما هر چه می‌خواهند بکنند تا فردا مردم ایران از دست این قبیل مرتجعین چپ‌نما آسوده و آرام باشند، تا صحنه‌ی سیاسی ایران دمکراتیک، از چنین جرثومه‌هایی پاک و پاکیزه باشد. جرثومه‌هایی که خودشان را می‌کشند و خونریزی می‌کنند، بعد می‌اندازند به پای مجاهدین، بعد می‌آیند جلوی محل سکونت مسئول مقاومت، فریاد واشریعتا برمی‌دارند. و در این چند سال در هر کجا که می‌توانند جو را مسموم می‌کنند و کردند. همچون حشره‌ای که در جای افتاده باشد. بعد هم شنیدم که وقتی به برگ سوخته تبدیل شدند، اطلاعاتی دیگری دادند که من نبودم و دستم بود. من نبودم و هوادارانم بودند. هوادارانم هم آمدند

تراکت پخش کردند.

می‌گویند یکی در زمان پیغمبر در ملک دیگری درخت خرمایی داشت و هر روز مزاحم می‌شد، دست آخر پیغمبر گفت آن درخت را از بُن ببر و بینداز جلوی او. تا دیگر مزاحم نشود. فرض کنید شما توی خانه‌تان با زن و بچه‌تان هستید. یک مشت اوباش و اراذل وارد حریمتان می‌شوند. می‌گوئید آقا برای چی اینجا آمده‌اید؟ می‌گویند آمده‌ایم تراکت پخش کنیم. خوب یکبار، دوبار، سه‌بار چند بار؟ اگر دیگر فریادتان بلند نشود، ناشی از ضعف نیست؟ ضمناً خودشان را هم می‌زنند به در و دیوار و آویزان می‌کنند از دار و درخت و آرامش همسایه‌ها را هم مختل می‌کنند. و درخواستشان هم این است که آقا اینها را بپائید و می‌گویند اینها اسلحه دارند، اینها را بیرون کنید. بیائید تاریخ ایران را شما نجات بدهید. آنهم خطاب به دست‌راستی‌ها و فاشیست‌ها. عجب! مگر کسی در آن کانون‌های پرتپش که می‌گوئید، مانع پخش اعلامیه و تراکت شما شده بود؟! مانند تروریست‌های خمینی وارد حریم حفاظتی دیگری می‌شوند و اسمش را هم می‌گذارند تراکت. راهگشایی تروریستی می‌کنند بدون هیچ فرقی با خمینی و اسمش را می‌گذارند ترقیخواهی و تراکت. اما این صورت‌پردازی‌ها و این فرمالیزم، دیگر اثر ندارد.

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

به محتوایتان کار داریم آقا جون. خمینی که کار شاه را کرد ما به او گفتیم آنچه را که شایسته‌ی شاه بود و الی آخر... و اگر یکی بیاید به خودش بگوید من خوب طراز نوین کارگر هستم و کار خمینی را بکند، همان را که به خمینی می‌گوئیم به او خواهیم گفت. یکی بگوید من گردان پرولتاریا هستم، اکثریتم، چه هستم و چه هستم... ما می‌گوئیم آقا، لو دادن، جاسوسی، زندانبانی، تقاضای اعدام خیابانی و یا خود من - آن اوایل را عرض می‌کنم - و در شهادت اشرف و موسی جشن گرفتن، و دم

گرفتن که خائن اینطور له می‌شوند، شایسته‌ی پرولتاریا نیست. اینها مال ضدپرولتاریاست.

خلاصه، نخواهیم گذاشت که یکی مثل این تبهکاران بیاید آدم بکشد، وارد حریم دیگران بشود، با خمینی همدست بشود، دروغ و دجالت هم به اندازه‌ی همان خمینی — منتهی نوع باصطلاح مارکسیستی‌اش، نه نوع باصطلاح مذهبی‌اش — بگوید و بعدها اسمش را هم ما نگوئیم، و عرض و آبروی ایشان هم محترم باشد! تأکید کرده بودم که دیگر سیاست لوس‌پروری و نژدپروری نداریم. سیاست آلت‌دست‌پروری هم نداریم. والا اگر ما به وظایف انقلابیان عمل نمی‌کردیم، امروز هنوز هم کسی جرأت مرگ بر خمینی گفتن نداشت. هنوز هم خمینی امام باصطلاح ضدامپریالیست بود. هنوز هم این گروه‌ها و مدعیان دیگر، همان بودند که خودشان مدعی بودند. البته آقایان می‌توانند باز هم یک زن را به مالکیت شوهر سابقش بشناسند و به نام او بنامند. ولی ما می‌گوئیم ای ننگ بر این اندیشه‌ی ارتجاعی. باور کنید نامگذاری مرتجعین چپ‌نما مبالغه نیست.

دیدید که بعد از انقلاب درونی مجاهدین، دست‌هایشان چقدر رو شد؟ بگذریم که ما مجاهدین هیچگاه حساب انقلابیون مارکسیست و پیروان واقعی مارکس را با چنین اوباشی قاطی نکرده و نمی‌کنیم. به اعتقاد ما مجاهدین، در مسیر انبیاء توحیدی، مارکس و مارکسیست‌های انقلابی بر حرمت بهره‌کشی و استثمار گواهی دادند، بر ضرورت یگانگی اجتماعی گواهی دادند و در همین مسیر، ما دست هر انقلابی را که فی‌الواقع علیه ارتجاع و بهره‌کشی قیام کرده باشد می‌فشاریم و فشرده‌ایم و تاوانش را هم پرداختیم.

خمینی در ابتدا از ما می‌خواست که این مرزبندی را درهم بریزیم ولی ما هیچگاه به او پاسخ مثبت ندادیم. بنابراین برای ما به هیچوجه امر مشتبه نشده است که اینها را با انقلابیون واقعی مارکسیست یکی بدانیم و

ندانستیم. بنابراین بایستی خطاب به همدردان و خواهران و برادران مجاهد خودم بگویم تا آنجا که به ما برمی‌گشت اگر فی‌الواقع پرچمداران انقلاب نوین ایران هستیم و اگر راست می‌گوئیم، البته باید همه‌ی این چیزها را تحمل بکنیم. و باید راهگشایی بکنیم حتی برای جریان‌های مارکسیستی هم که پشت اینطور تبهکاران گیر کرده‌اند، ما باید راهگشایی بکنیم. بله این وظیفه‌ی ما است و در حد توانمان اینکار را کردیم. پیش‌تاز و پرچمدار انقلاب، البته بایستی اینکار را بکند، زیرا با کنار زدن این خس و خاشاک، راه بر جریان‌ات و گروه‌ها و افراد صدیق باز می‌شود. کما اینکه تابحال باز شده است.

راستی این مقاله‌ی آخرین شماره‌ی مجاهد را که بعداً هم به صورت کتاب درآمد و راجع به دگردیسی ضدانقلابی همین باند است، این را حتماً بخوانید. چند سال پیش که می‌گفتم اینها از طریق خودشان مجازات اتودینامیک نقض اصول انقلابی را خواهند چشید، مبالغه نبود. حقیقت بود و دیدید که نقض اصول چگونه بطور درون‌جوش و اتودینامیک پاپیج آدم می‌شود. در همینجا باز وظیفه‌ی خودم می‌دانم از یک حق بزرگ، حق احمدزاده‌ها و پویان‌ها، حق چریک‌های واقعی فدائی و آنهایی که در عمل این شانس و افتخار را داشتند که راه آنها را ادامه دهند، به بزرگی یاد بکنم. و در عین حال به تبهکاران مزدگانی بدهم که در تقاضای اخراج من تنها نبودید، با امپریالیست‌ها و مرتجعین همدم و همراه بودید، لکن مطمئن باشید که تاریخ دراماتیک دجالیت تحت هیچ بیرقی، دیگر در ایران تکرار نخواهد شد.

منظورم از این تنها نبودن آنها، اشاره به موضعگیری بقایای دیکتاتوری ننگین شاه، موضعگیری میانه‌بازها و موضعگیری ضدانقلاب غالب است. ببینید این مصاحبه‌ای است از آخرین نخست‌وزیر شاه، نوکر بی‌اختیار. می‌گوید که "گمان نمی‌کنم دولتی که به آقای خمینی از نظر بین‌المللی تمام حقوق اپوزیسیون را داد به سایرین چنین حقوقی را ندهد". می‌خواهد

بگوید حق پناهندگی در فرانسه محفوظ است بدلیل اینکه به خمینی پناهندگی داد. خوب اگر همین حرف را تا همینجا می‌زد ما حرفی نداشتیم اما ادامه‌اش را گوش بدهید: "البته عده‌ای هم هستند که بنام اپوزیسیون عمل می‌کنند ولی در حقیقت جنبه‌ی تروریستی‌شان بیشتر از اپوزیسیون سیاسی‌شان است". روشن است؟ یعنی اینکه آقا مجاهدین را نبایستی بهشان پناهندگی داد. اینها تروریست هستند. یعنی اینکه من هم با خمینی و این تبهکاران اقلیتی موافقم که بایستی اینها را اخراج کرد.

نمونه‌ی دیگر از یک پیرنوکر استعمار علی‌امینی است: "یکی هم موضوع محدود کردن اشخاصی که تروریست هستند است. یعنی بیشتر نظر به گروه رجوی است. بنابراین بنده خیال نمی‌کنم از نظر فعالیت که آقای دکتر بختیار یا جبهه‌ی نجات می‌کنند، مشکلاتی پیش بیاید". بله حق با شماست. مشکلاتی که برای ما هست البته برای نوکران و پیرنوکران استعمار نیست.

در همین رابطه شنیدم بنی‌صدر هم در روزنامه‌اش نوشته است که اگر اشتباه نکنم پاریس خواهان آن است که تروریسم در تهران و در پاریس با هم متوقف بشود. موضعگیری حضرات را ملاحظه می‌کنید؟ یعنی اینکه این مقاومت ایران هم تروریزم است و اعضا و افراد و مسئولینش هم تروریست هستند. خوب پاریس هم به رژیم خمینی گفته که شما گروگان‌نگیر، کارهای تروریستی نکن ما هم اینجا مانع تروریست‌ها می‌شویم. و یا بالعکس خمینی گفته شما مانع تروریست‌ها بشو، ما هم گروگان نمی‌گیریم. صدور تروریزم نمی‌کنیم.

ملاحظه می‌کنید این فرومایگی را و این فرومایه‌ها را؟ که مهر تأیید و تأکید می‌زنند بر آنچه که خمینی می‌خواهد. با این حال، آیا فی‌الواقع نباید این دارودسته‌ی تبهکار را افشا می‌کردیم؟ به حساب کی نباید افشا می‌کردیم؟ به حساب کی؟ اینها با تمام سمپاشی‌ها و رذیلت‌هایشان پیوسته خار انقلاب و بار انقلاب را بیشتر می‌کنند. آخر کاش در یک

جایی یک باری برمی داشتند بعد ما خارها را می خوردیم و دم بر نمی آوردیم. اما واقعیت این است که می بینید. آیا این مقاومت شوخی است؟

آخر یک لحظه فکر کنید. آنهایی که زیر شکنجه هستند، آنهایی که در تنور جنگ هستند، آنهایی که الان بر سر دار هستند، جلوی جوخه ی تیربارانند، اینها از ما چه می خواهند؟ آیا از ما می خواهند که به اینها جایزه هم بدهیم؟ پس بگذارید مسیر انقلاب، این مسیر دائماً عمیق شونده، باز هم عمیق تر و عمیق تر بشود. مسیر این انقلاب نوین همه چیز را یک به یک روشن خواهد کرد. کلمات پوچ و بی محتوا و میان تهی همچون کف بر روی آب خواهند آمد. بگذارید تصریح کنم که نیروی انقلابی و مترقی و مبارز و کذا جز در جنگ با خمینی نداریم. آیا این پیام همهی شهدا، رزمندگان و مردم ایران هست یا نه؟ نیروی انقلابی و مبارز و مترقی جز در جنگ با خمینی یا پشت جبهه ی این جنگ نداریم و برسمیت نمی شناسیم. نه در حال حاضر و نه در آینده. فردا کسی نیاید و بگوید که من در خارجه نشسته بودم و مبارزه می کردم. از او خواهیم پرسید چه می کردید آقا؟ مبارزه با مجاهدین می کردید؟! البته این که روشن است.

بگذارید مثالی بزنم. فرض کنید در این اتاق مجاور، نوامیس ما، خواهران ما، مادران ما، برادران ما، پدران ما، بچه هایمان هستند، هیولایی، دژخیمی، جلادی مشغول تجاوز به خواهران و مادرانمان است. ضجه و فریاد شکنجه بلند است، بی پولی، ناراحتی، گرانی، محشری است فی الواقع. داد و فریاد، صدای ضجه. و دژخیم هم دارد تجاوز می کند، هم دارد دزدی می کند، هم دارد دست و پا می بُرد و هم دارد شلاق می زند، می کشد و چشم درمی آورد و گوش می برد. خوب بگوئید ببینم، این صداها را ما از داخل وطنمان می شنویم یا نه؟ کر و کور باد هر کس که نمی شنود و نمی بیند. اما اگر می شنویم، خوب چه باید کرد، آیا باید از هر طریقی، از

زیرزمین، از پشت‌بام، با سوراخ کردن دیوار و از هر طریقی که شده خودمان را به این اتاق مجاور برسانیم و دست دژخیم را قطع کنیم یا نه؟ آیا نباید از هر طریقی که شده خودمان را به اتاق مجاور برسانیم و بند را از پای اسیر باز کنیم و آن مجروح را به بیمارستان برسانیم و آنرا که تحت ستم و تجاوز است نجات بدهیم؟ بله یا خیر؟ خوب، حالا فرض کنید من هیچکدام از این کارها را نمی‌کنم و آمدم اینجا عاقل و باطل نشستم و مدعی شدم که بنده مترقی هستم، مبارز هستم، پرولتاریا هستم، اسلامی هستم، ملی هستم. باید به یک چنین مدعی بی‌چشم‌ورویی گفت: شما غلط کردید.

یک معیار بیشتر نیست. نجات مجروحین، شکنجه‌شده‌ها و خواهرها و مادرهای تحت تجاوز.

اگر ما گذاشتیم، اگر این نسل گذاشت شما الکی نان وطن‌دوستی و ملی‌گرایی و اسلام‌پناهی و پرولتربازی میان‌تهی و پوچ و کاغذین بخورید. آینده ثابت خواهد کرد.

شگفتا! اینها آمده‌اند و اینجا نشسته‌اند. نه تنها برای قربانیان دژخیم هیچ کاری نمی‌کنند، بلکه پیچیده‌اند به پای آن یکی که سعی می‌کند با توش و توانش و با همان مقدار که قدرت دارد برود دست متجاوز را قطع بکند و سعی می‌کند برود آن زن، آن بچه، آن پدر، آن مادر، آن پیرمرد، آن خواهر را از زیر تجاوزِ ظلم و ستم و استثمار و سرکوب در بیاورد.

بله، آقا نشسته در فرنگ و می‌گویند که خمینی از اینها بهتر است. بفرما برو با او بجنگ، بفرما برو آنجا آزمایش بده تا ببینم که چطور صدپاره خواهی شد. بعد بیا و از این حرف‌ها بزن.

بخدا قسم اگر کسی این مرزبندی را تقویت نکند، اگر کسی این مرزبندی را تعمیق نکند و اگر آنرا روشن نکند و اگر به آن مؤمن نباشد و اگر به آن وفادار نباشد؛ هیچ، هیچ، از درد و رنج مردم ایران درک نکرده است. اگر

به این حضرات که در فرنگ نشسته‌اند بگوئید که آقا شما چکاره‌اید، گوشه‌ی خیابان قدم می‌زنید، سوت می‌زنید یا نشسته‌اید تو قهوه‌خانه؟ مثلاً می‌گویند بنده، نمی‌دانم، سازمان چپی‌ای متری هستم. بنده کارگران فلان هستم. بنده وطن‌پرستان فلان هستم... خوب اگر باز بپرسید چکار می‌کنی؟ زبان حالش و زبان حال نشریه‌اش و کار روزمره‌اش این است که هیچی. کارم این است که بگویم آنها که رفته‌اند با خمینی جنگیده‌اند، اشتباه کردند، شرایط آماده نبود!! یا آن یکی می‌گوید: باید رفت آن مردم را که زیر آن شکنجه و ستم‌ها هستند، آگاه کرد. که باید گفت ای خاک بر سرت قبل از همه تو را باید آگاه کرد.

به اینها باید گفت: آخر یک ذره از این درد و رنج مردم را حس نکنید. آقا جنگ است. یک میلیون نفر کشته و مجروح و معلول شده‌اند! می‌فهمید یا نه؟ خانواده‌ای نیست که عزادار نباشد. می‌فهمید یا نه؟ در هیچ مقطع تاریخ، فحشا اینقدر گسترش نیافته، می‌فهمید یا نه؟ یک جو غیرت دارید یا نه؟ با این اوضاع، طرف هنرش این است که اینجا بنشیند و برای مجاهدین و برای مقاومت مسلحانه‌ی انقلابی لُغز و لن‌ترانی بخواند. لابد دوست دارند که فردا اپوزیسیون مجاهدین بشوند. اما باید گفت به همین امید و به همین خیال باشید.

هموطنان عزیز خارج کشور؛

اجازه بدهید، قبل از تودیع، در آخرین صحبت‌هایم به شما بگویم که باید جلوی همه، این سؤال را بگذارید که چه هستی و چه می‌کنی؟ ادعا موقوف. خمینی یک هیولای واقعی است. آنجا هست. برو بجنگ. و الاً خیلی بی‌غیرتی. فقط اینطور می‌شود کلمات را از لوٹ شدن نجات داد. و الاً مثل نقل و نبات، مترقی، مبارز، انقلابی، چپ، پرولتری، اسلامی، وطن‌پرست، ملی‌گرا مصرف می‌شود. چقدر بی‌صفتی است و چقدر خیانت به خون شهدا است، اگر ما بگذاریم که میوه‌چینان و فرصت‌طلبان در این روند مبتذل

کردن همه‌چیز، پیروز بشوند.

نه شورای ملی مقاومت نه مجاهدین نخواستہ که کسی با آنها مخالف نباشد، نخواستہ که کسی با آنها ناسازگار نباشد، نخواستہ که کسی انتقاد نکند و دشنام ندهد. بنابراین به مدعیان بگوئید: آقایان نامحترم، حرف این است که بجای یک سنگ یا در ازای یک سنگ که به سر ما می‌زنید لطفاً کلوخی هم به پای خمینی بزنید. این برای خودتان هم بهتر است. زیرا در اینصورت خودتان تازه خواهید فهمید که در دنیا چه خبر است. خواهید فهمید که چند مرده حلاج هستید و خواهید فهمید آتھایی که خیلی قبل از شما راههای بسا پر فراز و نشیب‌تر را درنورددیده و بازگشوده‌اند، چه کشیده‌اند و با چه مشکلات و مخاطراتی روبرو بوده‌اند. هرچه می‌خواهید به مجاهدین دشنام بدهید. نقد کنید، تحلیل کنید و طعنه بزنید، منجمله به خود من. بیدریغ، هر چه می‌خواهید. اما یادتان باشد که یکروز وزن خواهیم کرد، تاریخ ایران و مردم ایران وزن خواهند کرد. آن مقدار را که به ما زدید و آن مقدار را که به خمینی نزدید. حالا اگر مدعی اهل جنگ است، میهن‌پرست است، مدافع پرولتاریا است و یا مسلمان است بگوئید که بسم‌الله بفرمائید. این خمینی است و این میدان جنگ با خمینی.

باور کنید وقتی که آدم — هر آدم معمولی — فقط چند لحظه به فکر شهدا می‌افتد به فکر این می‌افتد که در زندان‌های خمینی چه خبر است و به فکر درد و رنج مردم ایران، به فکر این گرانی وحشتناک، به فکر این سرکوب، به فکر میلیون‌ها آدمی که دنبال روزنه‌ی نجات هستند می‌افتد، از خود بی‌خبر می‌شود و نمی‌تواند خودش را کنترل کند. فکر می‌کنم همه اینطور هستیم. بگذریم، از مطلب دور شدیم کمی هم راجع به خودمان و چشم‌انداز و استراتژی مقاومت مسلحانه بعرضتان برسانم.

می‌گویند ماهی باید در آب باشد. اینطور نیست؟ و ایران باید آزاد باشد. بله، ما هم باید برویم به جایی که برای آزادی میهنمان باید به

آنجا برویم. انقلاب البته در هر حال به پیش می‌رود. ولی چنانکه در اطلاعاتی شورا هم اشاره شده بود، از جهت گسترش آتش و سازمان مربوط به نیروهای رزمنده و مسلح انقلاب در نوار مرزی، لازم است که من هم به آنجا منتقل شوم. ترجیح می‌دهم که در این مورد بعد از چند ماه نتایج به سمع شما برسد. ولی فقط در یک کلام می‌گویم که مقاومت مسلحانه‌ی انقلابی در آستانه‌ی یک جهش است که نکاتی از آنرا در ۱۹/ بهمن‌ماه گذشته به عرض رساندم. و برخی را هم احاله دادم به بعد. بله ما در آستانه‌ی یک جهش هستیم مرحله‌ی جدیدی در کار پیشرفت انقلاب نوین ایران و اعتلای مقاومت سررسیده است. توضیحات را می‌گذارم برای بعد. ضمن اینکه می‌دانید هم این مرحله و هم این سفر و این عزیمت خیلی پرریسک و خطر است. ولی به گفته‌ی قرآن: *احدی‌الحسنین*؛ یکی از دو نیکی؛ چنانکه گفتم یا من هم این افتخار را پیدا خواهم کرد که دست‌آخر به سایر شهیدان بپیوندم و یا عبور موفقیت‌آمیزی خواهیم داشت. بله یکی از دو نیکی. چرا که نه؟ انقلاب کی بدون ریسک و خطر پیش رفته؟ مهم این است که آدم در لحظه‌ای که باید و در مقطعی که باید به وظایف خودش عمل کند و به آنها پشت نکند. هر چند خطیر باشند. هر چند گدازان باشند. و حالا عزم ما برای این عبور جزم است. عزمی برخاسته از عزم همه‌ی رزمندگان و شهیدان که کار را به اینجا رساندند...

و سرانجام خطاب به شما، به همه‌ی هم‌میهنان عزیز و آزاده و شریف خارج کشور، به همه‌ی تبعیدی‌ها و آواره‌ها، به همه‌ی پشتیبانان شورا، به همه‌ی همدردان مجاهدین و به خواهران و برادران مجاهد خودم که در این کشورها می‌مانند: روشن است که شماها اغلب به ناگزیر در اینجا هستید و یا خواهید ماند. به خودتان، به نقش خودتان و به کار و به مسئولیت خودتان کم بها ندهید. مبدا یأس و انفعال و ناامیدی به خودتان راه بدهید. آنچه را که طی این ۵ سال در اینجا ساختیم و با خون جگر هم ساختیم، نمی‌خواهیم خراب کنیم. حرکت رو به جلو است، نه

رو به عقب. اشتباه نکنید. زمانی روشن خواهد شد که حتی در رابطه با عزیمت من: "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد". فراموش نکنید که حرکت رو به جلو است. گفتم که در آستانه‌ی یک جهش هستیم. نمی‌خواهیم و نباید به عقب برگردیم. از نظر تعادل بین‌المللی، در عرصه‌ی بین‌المللی، در تعادل منطقه‌ای، منطقه‌ی خاورمیانه، از نظر اجتماعی و از نظر سیاسی.

شما، شما ای همدردان مبارزه‌ی مسلحانه، شما ای پشتیبانان شورای ملی مقاومت باید سنگرهای مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران در خارج کشور را خالی نگذارید. باز هم جهان را تکان بدهید. باز هم بلرزانید. حقوق مردم ایران را اعاده کنید. هیچکس زیادی نیست. هیچکس از شما غیرلازم نیست. هیچکدامتان نیست که بدردنخور باشید. بشرطی که رضا به قضای خدا بدهید. رضا به مشیت خلق و انقلاب بدهید و صادقانه و در حد توان خودتان کار بکنید. چکار؟ صدای مقاومت را به گوش جهانیان و به گوش بقیه‌ی هموطنان برسانید. فروغ مقاومت را زنده نگهدارید. نشاط و سرزندگی خودتان را حفظ کنید. در مقابل انواع و اقسام مدعیان با متانت و با خونسردی بگوئید: راست می‌گویید؟ برو بجنگ. به ریسمان استوار مقاومت مسلحانه در مقابل خمینی، چنگ بزنید و در هر کجا به مدعی بگوئید آقا ادعا نکن.

ما نمی‌خواهیم کار سیاسی‌مان را در عرصه‌ی بین‌المللی تعطیل کنیم. بعکس، قدم به قدم و همزمان با اعتلای مقاومت، در داخل کشور می‌خواهیم بر ابعاد و فعالیت خودمان در عرصه‌ی بین‌المللی بیفزائیم. مقاومت مردم ایران. انقلاب نوین مردم ایران، امروز، بیش از همیشه، به همه‌ی قوایش، به ذره‌ذره‌ی نیروهایش، به تک‌تک افرادش، نیازمند است. به شما، به تک‌تک شما. فکر نکنید که از شما کاری بر نمی‌آید. به کار سیاسی‌تان، به حمایت خودتان، به جلب حمایت از طریق شما، به یک ریال پول شما، به یک قدم راهپیمایی شما، به یک تظاهرات، به یک پخش پیام، به تعمیق مرزبندی‌ها، به روشن کردن حق و ناحق، به احقاق حقوق مردم ایران در

کشورهای مختلف، در مراجع مختلف، نزد دولت‌های مختلف و سرانجام حتی به یک دعای خیر، و به یک آرزوی نیک، و بهنجوایی در دل، به هیچکدام کم بها ندهید. باور کنید که این مهم است. باور کنید که بها دارد.

و در اولین قدم، اگر از من می‌پرسید، همین ۳۰/ خرداد را بزرگ بدارید روز شهدا و زندانیان سیاسی را. نگذارید خارجی‌ها و اجانب بگویند که با رفتن یک فرد یا تعدادی از افراد از اینجا، هرچه بود تمام شد. هرگز اینطور نیست و نباید باشد. این ۳۰/ خرداد را بیرون بیاوید. پرچم ایران و ندای مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران را به اهتزاز در بیاورید. و روز شهدا و زندانیان سیاسی را، به یاد تک‌تک اسیران و تک‌تک شهیدان، گرامی بدارید. نگذارید مقاومت را در عرصه‌ی بین‌المللی قربانی کنند. اگر شما بلند شوید، نخواهند توانست. هیچ چیز، هیچ سلاحی و هیچ قدرتی در جهان نیست که بتواند اراده برانگیخته‌ی یک خلق قهرمان در زنجیر را بزانو در بیاورد.

هموطنان؛

شهدا و اسرا، مثل رزمندگان و مثل همه‌ی مردم ایران، چشم‌انتظار شما هستند. نگذارید شب بر شما و روح و روانتان چیره شود. راه البته صعب و خطیر است. گفتم که از شب ۳۰/ خرداد، وقتی که مجاهدین به زبان ایدئولوژیکی خودشان مسیری عاشورایی پیشه کردند، دیگر اینها بخشی از آن است و از درون این راه می‌جوشد؛ شهادت‌ها، فراق‌ها، جدایی‌ها، تیرباران‌ها، اعدام‌ها همه و همه. چه می‌شود کرد. دشمن می‌خواهد ما را محدود و فلج کند و بعد قهقهه بزند و ما می‌خواهیم او را داغان بکنیم. نابود کنیم. و اینکار را خواهیم کرد. وقتی امواج تاریکی هجوم می‌آورند:

بزن بر سینه‌ی شب تیری از نور
گل خورشید را مه‌مان ما کن

پس، مثل نخستین روزی که از زندان آزاد شدم، بگذارید یکبار دیگر یادآوری کنم؛ مگر می‌شود خورشید را کشت؟ البته پاکترین فرزندان این میهن را می‌توان دسته‌دسته تیرباران کرد و به شکنجه‌گاه فرستاد؛ اما آنها در خورشیدی مضمحل می‌شوند که هیچ تردیدی در تابشش نیست. خورشید تابان رهایی ایران. مگر می‌شود دریاها را خشکاند؟ مگر می‌شود لاله‌ها را از شکوفایی باز داشت و بادها را از وزیدن؟ و مگر می‌شود خلق قهرمان ایران را تا به ابد، مگر می‌شود خلق قهرمان ایران را تا به ابد در زنجیر پیرکفتار جماران نگاه داشت؟ نه، نه، هرگز...

مرگ بر خمینی - سلام بر خلق

سلام بر صلح و آزادی

خداحافظ همگی شما



از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

بهاء: ۱۰۰ ریال